

راهنمای تصحیح متون

نوشته
جويا جهانبخش

فهرست

درآمد	۹
چستی نقد و تصحیح متون	۱۳
عناصر اصلی فرایند تصحیح متن	۱۴
سیر فرایند تصحیح	۳۵
مصحح: در گذار از قرائت نسخه خطی به تنظیم متن مصحح	۳۷
نگارش مقدمه و حواشی و تعلیقات متن مصحح	۶۵
تنظیم فهرستها (و استدراک)	۷۱

پیوستها

بازسازی متون مفقود	۷۷
مواضع خطاخیز در حروفچینی	۸۱
املاي امروزينه فارسی	۸۳
فهرست شماری از مآخذ	۱۰۱

درآمد

اگرچه برخی معاصران ما، بتصریح، شیوه پیشرفته امروزی نقد و تصحیح متون را به باخترزمین منسوب داشته‌اند، در دست بودن هزاران نسخه کهن تصحیح شده در جهان اسلام و تفصیلات در باب آئین مقابله و تصحیح نسخ در متنهای قدیم عربی و فارسی، تردیدی باقی نمی‌گذارد که فن تصحیح متن نزد مسلمانان بسیار پیشرفته و در اوج رواج بوده و بیشترین باریکیهای موجود در شیوه غربی نقد و تصحیح متون، در میان مسلمانان - احياناً در جامه‌ای و به تعبیری دیگرگون - وجود داشته است. دکتر شوقی ضیف در *البحث الأدبی* با مثال آوردن تصحیح شرف‌الدین ابوحسین علی یونینی^۱ از *حدیثنامه بخاری*، نوشته است: «گذشتگان، برای ما و خاورشناسان نکته‌ای باقی نگذاشته‌اند که بواقع بشود به دنیای تحقیق متون افزود».

امروز که در سراسر سرزمینهای اسلامی برای احیاء میراث پیشینیان و نقد و تصحیح و طبع نگارشهای بازمانده از ایشان، تکاپویی گرم در کار است، توجه به

۱. یونین، از *توابع یَعْلَبَک* است.

استوارسازی زمینه‌های نظری تصحیح متون و آسان‌یاب ساختن آگاهیهای مربوط به اصول این شاخه، برای همه پژوهشگران و مصححان، بویژه، مبتدیان و آغازگران، ضرورست؛ و بر باد شدن دستاوردهای روزان و شبان جمعی از متن پژوهان و سرمایه‌های ناشران و تباه‌گردیدن شماری متن‌ها، در پی خامدستی محقق، در مواردی ناشی است از آداب‌مدانی در این حوزه.

دفتر حاضر به سفارش مرکز نشر میراث مکتوب و به همین آهنگ تدوین یافت و با برخی فوائد جنبی که دقیقاً در چارچوب تصحیح متن جای نمی‌گرفت ولی مصحح و طابع متن قدیم را سودمند می‌افتاد^۱، همراه شد.

از آنجا که معمولاً مصححان و محققان ایرانی، متون فارسی یا عربی را تصحیح و تحقیق می‌کنند و روشهای تصحیح متون در این دو زبان، همانندیها و اشتراکات فراوان دارند، این دفتر با نظر به تصحیح متنهای عربی و فارسی تدوین گردیده است.

بی‌گمان، سخن گفتن پژوهشگرانه در حوزه نقد و تصحیح متون، نیازمند ارجاعات و روشنگریهای تفصیلی و مثالهای گوناگون است؛ لیک در این راهنمای تصحیح متون به سبب پابندی به برخی اصول اقتصارگرایانه و عدم تجاوز از اندازه کنونی، ازین تفصیلات چشم پوشیدیم.

۱. از جمله بخش مربوط به «املاي امروزينه فارسی» که از بُن، به تمایل مرکز نشر میراث مکتوب، تألیف و افزوده شد.

هرکه خامه برنامه نهد، مسمولِ مدلولِ «مَنْ صَنَّفَ فَقَدْ اسْتَهْدَفَ» است؛ و این مسمولیت در مورد آنان که نوشتاری را هنما گونه و شیوه نامه سان پدید می‌آورند، دو چندان می‌باشد؛ زیرا که همواره مرقومشان محلّ داوری دیده‌های باریک‌نگر و حرف‌بین و نکته‌سنج است.

راقم این سطور که از یکسو به قَلّتِ بضاعتِ خویش و از سوی دیگر به عُلوّ شأنِ این صناعتِ خستوست، با تَفَطُّنِ داشتن به تنگناهای این کار و قیّمتمندی گوهری که به سُفتن گرفته، هم درخواه چشم‌پوشی و پرده‌داری کریمانه ناقدان و سنجشگران است و هم جویای نگره‌های اصلاحی خداوندگارانِ دانش و بینش. سپاسگزاری از دوستِ گرامی، آقای اکبر ایرانی قمی، سرپرستِ مرکزِ نشرِ میراثِ مکتوب، که تدوینِ این دفتر را درخواستند و مرا بارِ دیگر به اندیشیدن و بازاندیشیدن در مباحثِ نظریِ تصحیحِ متون واداشتند، بر من قَرَضِ است؛ و همچنین سپاسگزارِ استادانِ گرانقدر، آقایان پرویز اذکائی همدانی، محمد روشن و نجیب مایلِ هروی، ام که به پاره‌ای داورها نگارنده را دلگرم داشتند. و دیگر سخنی نیست جز سپاس از یگانه خردبخشِ بیخردبخشای و درود بر سروانِ پاک و پوزشگریِ شرمسارانه بخاطرِ کاستیها. فخرالدین اسعدِ گرگانی گفت:

گناه آید ز کیهان‌دیده پیران	خطا آید ز داننده دبیران
دونده باره هم در سر درآید	بُرنده تیغ هم گُندی نماید

بنده خدا: جویا جهان‌بخش

۵ مرداد ماه ۱۳۷۸

چیستی نقد و تصحیح متون

غرض دانش و فنّ تصحیح متون، به دست دادنِ متنی هرچه نزدیکتر به متنِ اصلی است که از زیرِ قلمِ نویسنده‌ای خارج شده یا از بیانِ شاعر یا گوینده‌ای تراوش یافته، و امروز موردِ پژوهشِ ماست.

مُصحّح در قبالِ متن، نه «ویراستارِ علمی» است و نه «منشی و نویسنده»، بلکه امینی است که می‌کوشد غبارِ تصرّفاتِ کاتبان و اهلِ ازمنه پیش را از چهرهٔ اثر بزداید و بر مبنایِ دریافتی که از حیات و روزگار و زبان و باورهای نویسندهٔ اثر دارد، در چارچوبِ ضوابطِ علمی و احتیاطاتِ امانتدارانه، متنی مطابق یا مانند آنچه مؤلف تسوید کرده است، ارائه دهد.

در تعریفِ نقد و تصحیح متون گفته‌اند: «بحاصل آوردنِ نسخه‌ای از اثری که بر اساسِ عرض دادن و مقابله کردن نسخه‌های خطّی معتبر و مؤثّق آن اثر فراهم

آمده باشد، به طوری که نسخه مذکور، چه از جهت مفهوم و معنی، و چه از بابِ لفظ و صورت، عین نسخه‌ای باشد که مؤلف عرضه داشته است، و یا لااقل هیأتی داشته باشد که مؤلف اثرش را به مانند آن و یا نزدیک به آن فراهم آورده است».

نکته‌ای مبنائی و کارساز در تصحیح متون این است که تصحیح یک متن بهینه‌سازی آن نیست؛ چنان که کسی بپندارد مُراد از تصحیح، صحیح گردانیدن اغلاطِ مُصنّف و فصیح ساختنِ الفاظ و روان ساختنِ انشای کتاب است؛ هرگز!

عناصر اصلی فرایند تصحیح متن

سه عنصر اصلی دخیل در فرایند تصحیح متن عبارت‌اند از:

(I) موادّ و منابع.

(II) شایستگی و اَهْلِیَّتِ مُصَحِّح (/ منتقد).

(III) شیوه و روش استدلالی کار.

آشکارست که تفکیک‌شدگی و جدائی این عناصر، بدین‌صورت، تنها در حوزه نظری تصحیح قابلِ تصوّر است؛ وگرنه در مسیرِ عمل، در رابطه‌ای تنگاتنگ و پیچیده مشاهده خواهند شد.

(I) مواد و منابع تصحیح

مواد و منابع تصحیح، دو دسته هستند:

(۱) مواد اصلی که همانا نسخ خطی و منابع معتابهی هستند که همه یا بخشی از متن مورد پژوهش را در خود گنجانیده‌اند.

(۲) منابع فرعی که کتب تراجم، تذکره‌ها، کتب لغت و دیگر مآخذی هستند که مُصحح را در نقد و تصحیح متن (خصوصاً ضبط کلمات و عبارات نص - اختصاراً: ضبط نص) یاری می‌کنند.

مُصححی که می‌خواهد متنی را مورد پژوهش قرار دهد، نخست باید از نسخ خطی بجامانده از آن متن اطلاع حاصل کند؛ و بهترین راه برای به‌دست آوردن اینگونه آگاهیها، مراجعه به فهرس نسخ خطی است.

از این‌رو، آشنائی با کتابخانه‌ها و خزائن مهم نسخ خطی در ایران و دیگر بلاد و شناخت فهرس مشهور و متداول و کتابنامه (کتابشناسی)ها و دانستن شیوه‌های استفاده از آنها، برای مُصحح ضرورت بسیار دارد.

همچنین برای نسخه‌جوئی یک اثر، باید از گرایشها و رخدادهای حوزه‌های فرهنگی جهان اسلام باخبر بود. فی‌المثل، با توجه به رواجی که آثار جامی در قلمرو عثمانی داشته، بر مُصحح آثار جامی جُستن نسخه‌های آنها در کتابخانه‌های ترکیه (و مصر) لازم است؛ یا برای تصحیح یک متن زیدی طبعاً باید بیشتر در کتابخانه‌های یمن جستجو کرد، و برای تصحیح متنی اسماعیلی،

بیشتر در کتابخانه‌های فرارود (/ ماوراءالنهر) و هند.
 در بهره‌گیری از فهرست‌نامه‌های نسخ خطی باید بدین دو نکته توجه داشت:
 اولاً برخی آگاهیهای مُندرج در فهرس موجود نادرست‌اند و از خطای
 فهرستنگار یا ناشی شده. از این‌رو داورِ نهائی درباره هر دست‌نوشته،
 معمولاً جز با بررسی مستقیم ممکن نیست.
 ثانیاً فهرست‌نامه‌ها، در کم و کیف معرف‌یها و گویائی، متفاوت‌اند.
 برخی فهرست‌های مهم نیز، به صورت و قالب کتاب درنیامده‌اند، و به شکل
 رساله و مقاله در مجلات و گاه‌نامه‌ها و یادنامه‌ها و یادگارنامه‌ها پراکنده‌اند - که
 نباید از آنها غفلت کرد.
 معمولاً در تصحیح متون قدیمتر - از منظر: متونی که پیش از سده هشتم
 هجری پدید آمده‌اند - باید همه یا بیشترین نسخه خطی اثر را، برای تصحیح متن،
 مورد بررسی قرار داد؛ ولی درباره متون متأخرتر چنین نیست و اکتفا به همان
 نسخ صحیحتر و قدیمتر اثر، کارساز، و افراط در نسخه‌بینی، حتی أحياناً
 زیانبارست.^۱

۱. این سخن نباید مایه بدفهمی واقع شود؛ چنان‌که کوئی نسخ صحیحتر و قدیمتر، لزوماً
 و پیشاپیش، معلوم و شناسايند!
 طبیعتاً مُصحح از بررسی اجمالی همه یا بیشترین دست‌نوشته‌های متون متأخر ناگزیرست،

برای تصحیح متن، از اصلِ نسخه خطّی یا عکس یا ریزِ فیلم (/ میکروفیلم) آن استفاده می‌کنند. مُصحّح هرچند ناگزیر از بهره‌وری از عکس یا ریزِ فیلم (/ میکروفیلم) باشد، باید حتّی المقدور، دستِ کم یکبار، کَلِیتِ نسخه خطّی مورد استفاده‌اش را از نزدیک بررسی کند.

معمولاً سه عنصر در تعیینِ ارزشِ یک نسخه برای شرکتِ آن در تصحیح متن دخالت دارند:

(۱) قدمت.

(۲) صحّت و اَصالت.

(۳) استقلال (عدم وابستگیِ دو نسخه یا بیشتر به مادرِ نسخه‌ای واحد). غیر از رسم الخطّ نسخه و جنسِ کاغذ و نوعِ قلم و مرکّب و خطّ کاتب، ویژگی‌هایی هست که می‌توان به مددِ آنها تاریخِ تقریبیِ کتابتِ نسخه‌های فاقدِ تاریخ را معلوم داشت.

چه بسا نسخه‌ای بی‌تاریخ نامِ کاتب داشته باشد و مُصحّح با فحّص و جستجو در فهرسِ نسخِ خطّی، نسخه دیگری به خطّ همان کاتب بیابد که تاریخ

←

ولی معمولاً حاجتی به بررسیِ تفصیلی - چنان‌که در موردِ متونِ اَقْدَم مطرح هست - در کار نیست و چنان‌که گفتیم غرق شدن در انبوه دست‌نوشته‌ها و ناهمسانیه‌اشان، در موردِ متون متأخّر، گاه زیانبار هم هست.

داشته باشد و حدودِ روزگارِ زندگی و فعّالیتِ کاتب را معلوم دارد.

همچنین در مورد برخی نسخه‌ها، از روی نام شخص شناسا و نامور و بزرگی که نسخه به او اهدا شده، می‌توان تاریخِ تقریبی را دانست.

یادداشت‌هایی هم که مالکانِ نسخ نوشته‌اند، مفید می‌باشند. مثلاً اگر بر یک نسخه متأخرِ نمایی منهاج‌الصّلاح علامه حلی، مالکِ نسخه تاریخ تولّد فرزندش را در غره ربیع‌الاول ۱۰۵۶ ه.ق. یادداشت کرده باشد، می‌توان دانست این نسخه جدیدتر ازین تاریخ نیست؛ و اگر باز کاتب همان نسخه نوشته باشد که نسخه‌اش را از روی نسخه‌ای نوشته که برای کتابخانه شاه اسماعیل صفوی کتابت شده بوده، تاریخ کتابت نسخه مورد نظر، بین روزگار شاه اسماعیل و ۱۰۵۶ ه.ق. محصور می‌شود.

طبیعی است که یک نسخه هرچه قدیم‌تر باشد، احتمالاً به نسخه اصل نویسنده نزدیکتر و از تصرّفاتِ بعدی کاتبان و جُز ایشان مصون‌تر می‌باشد.

باید دانست که این قاعده، کلی و استثناناپذیر نیست، و چنین نیست که همواره اَقْدَمُ نُسَخ، اَصَحُّ نُسَخ باشد.

چه بسا از یک اثر تألیف شده در قرن پنجم، نسخه‌ای در قرن ششم به دست کاتبی کم سواد و لاأبالی - از روی نسخه‌ای که با چهار واسطه به اصل می‌رسد - استنساخ شده باشد که آن را آکنده از غلط و سَقَط و بدخوانی و تصحیف بیابیم.

در مقابل نسخه‌ای از همان کتاب، در قرن هشتم به دست کاتبی امین و دقیق از

روی نسخه صحیح و مضبوطی که مستقیماً از روی نسخه اصل نوشته شده، کتابت و یکبار هم بدقت با اساسش مقابله شده باشد. طبیعتاً این نسخه قرن هشتم هرچند نسبت به آن نسخه قرن ششم، حقیقتاً متأخر است، اصح و ارزشمندترست؛ و اگر قرار باشد یکی از این دو نسخه اساس تصحیح قرار گیرد، ترجیح با نسخه قرن هشتم است.

اینجاست که عامل «صحّت»، در کنار «قدمت» رخ نشان می‌دهد. «استقلال» عامل دیگری است که گاهی به ارزش یک نسخه متأخر می‌افزاید و نبود آن از ارزش یک نسخه قدیم می‌کاهد.

نسخه‌ای مستقل از نسخه دیگرست که از روی خود آن نسخه ثانی، یا از روی نسخه‌ای که در فاصله‌ای نزدیک نسخه ثانی از روی اساس آن یا رونوشت آن کتابت یافته، یا از روی نسخه‌ای که - به هر روی - نسبش به همین نسخه ثانی می‌رسد، استنساخ نشده باشد.^۱

مثالی می‌زنیم:

ما نسخه‌ای کهن از شاهنامه را که فرضاً مورّخ ۶۷۵ ه. ق. است، اساس تصحیح قرار می‌دهیم؛ و نسخه‌ای مورّخ ۷۴۱ ه. ق. داریم که از روی نسخه پیشگفته کتابت شده و اغلاط و کاستیهایش با آن مشترک می‌باشد؛ در مقابل نسخه‌ای مورّخ ۸۰۱ ه. ق. هم داریم که نسبش به نسخه اساس ما نمی‌رسد، بلکه

۱. به عبارت دیگر، خویشی نزدیک با نسخه دیگر نداشته باشد.

از روی نسخه مهم دیگری کتابت شده است. حال، آن نسخه ۷۴۱ ه. ق. در فرایند تصحیح، نقش سازنده‌تری ایفا خواهد کرد یا نسخه مورخ ۸۰۱ ه. ق.؟
قاعدتاً نسخه ۸۰۱ ه. ق. بنحاطر همین «استقلال» اش.

هنگامی که مصحح درمی‌یابد از دو نسخه مورد استفاده او، یکی از روی دیگری استنساخ شده است، طبعاً نسخه دست دوم اهمیت و اعتبار چندانی، چه در کنار نسخه اصلی و چه در مجموعه کار، نخواهد داشت؛ ولی - آنگونه که تجربه نشان داده - در مواردی نمی‌توان نسخه دست دوم را بکلی نادیده گرفت؛ زیرا فی‌المثل کاتب فاضل آن، متوجه برخی تصحیفات و بدخوانیها در نسخه‌ای که مبنای کارش بوده و ما هم در دست داریم، شده، و آنها را به صورت صحیح و اصیلشان بازگشت داده؛ پس امروز اصلاح و قرائت تصحیحی او، دستگیر ما می‌شود و

بنابراین، عوامل سه گانه (قدمت، صحت، استقلال)، بی آنکه به تنهایی ارزش نسخه را در فرایند تصحیح معلوم سازند، جمعاً اعتبار نهایی نسخه را برای استفاده مصحح معین می‌کنند.

مصحح موظف است نسخه‌های متن مورد پژوهش خود را ارزیابی کند - و به عبارت دیگر، هر یک را از سه منظر قدمت، صحت و اصالت بسنجد - آنگاه به «رده‌بندی اعتباری» نسخه‌ها دست بزند و اعتبار و رتبه هر نسخه را در تصحیح معلوم سازد.

در ارزیابی نسخ، باید از عواملِ فریبنده برکنار بود. چه در هر یک از سه ساحهٔ قدمت، صحت و استقلال، ممکن است عواملی رهنِ مُصحح شوند. در قدمتِ نسخه، لزوماً تاریخی که در پایانِ نسخه کتابت شده، معتبر نیست. گاه کاتبان تاریخِ نسخه‌ای را که از رویِ آن کتابت می‌کرده‌اند، بعینه استنساخ کرده، و تاریخِ حقیقی استنساخ خود و عدمِ تعلقِ تاریخِ بدین استنساخ را مسکوت نهاده‌اند. آحیاناً کاتبانی، بتعمد، تاریخهای غیرواقعی در پایانِ نسخه گذاشته‌اند و یا دیگران تاریخِ حقیقی استنساخ را به آنچه می‌خواسته‌اند، تغییر داده‌اند.^۱ نباید ازین نکته غفلت کرد که شیوه‌هایِ متنوعِ عدد نویسی در قدیم (مثلاً کتابت نکردنِ صفر، یا ...) در مواردی مُصححان را به اشتباه انداخته است. از جهتِ صحت و اصالت، و استقلال، هم فریبنده‌هایی در کارست. در نظر بگیرید کاتبی فاضل ولی ناآمین نسخه‌ای از یک متن کهن کتابت کرده و چون متوجهِ ابهامات و مُشکلاتِ متن بوده، ضبطهایِ پیچیده را به ضبطهایِ مُناسب و روان (ولی غیرِ اصیل) بدل ساخته. مُصحح مبتدی در برخورد با چنین نسخه‌ای ممکن است فریبِ سلامتِ ظاهریِ متنِ آن را بخورد، در حالی که یک نسخه نسبتاً مغلوَط که ضبطهایِ اصیل را با تحریف و تصحیف نقل کرده، بسی ارزشمندترست از یک نسخهٔ مشکل‌زدائی شده که ضبطهایِ اصیل را بکلی

۱. از این شمار هستند جاعلان و تزویرگرانی که نسخه‌سازی و نسخه‌بازی را وسیلهٔ سودجویی و فراچنگ آوردنِ مطامعِ معیشتیِ خود ساخته‌اند.

دگرگون کرده، و هرچند به روانی و سهولت خوانده می‌شود، از متنِ اصیل و اصلی دورترست.

همچنین چه‌بسا مُصحِّح مبتدی، دگرسانیها یا همسانیهایِ عادیِ نسخ را از دگرسانیها یا همسانیهایِ که در ارزیابی استقلالِ نسخه‌ها مورد توجه قرار می‌گیرند، تمیز ندهد.

گاهی یک نسخه به خطوطِ مختلفی (/ به دست کاتبانِ گوناگون) کتابت شده است. در اینگونه موارد معمولاً بخشهایِ نایکدستِ نسخه از لحاظِ خط / کاتب، از نظرِ صحت و اصالت نیز همگون نیستند. علتِ این ناهمگونی، گذشته از اختلافِ دانش و منشِ کاتبان، أحياناً اختلافِ نسخه‌هایی است که مبنایِ کتابت قرار داده‌اند. گاه چنین می‌بوده که نسخه‌ای که یک کاتب استنساخ کرده بوده است، ناقص می‌مانده (یا: ناقص می‌شده)، و کاتبِ دیگر از روی یک نسخه همان کتاب که در دسترس داشته و غیر از نسخه‌یِ اساسِ کاتبِ پیشین بوده، نسخه ناقص را تکمیل می‌کرده است. در چنین مواردی طبعاً مُصحِّح باید ناهمگونیها و نایکدستیهایِ نسخه را ملحوظ دارد و سرتاسرِ نسخه را به یک دیده و یک روش، ننگرد و به کار نبرد.

شمار منابعِ فرعی و گُدامینگیِ آنها، از تصحیحِ یک متن به تصحیحِ متنِ دیگر، متفاوت است.

به عنوانِ مثال، در تصحیحِ حبیب‌التسیرِ بسیاری از تاریخنامه‌هایِ عربی و

فارسی نقش مؤثری دارند؛ مثل تأریخ الرسل و الملوک طبری و الکامل فی التأریخ ابن اثیر. در مقابل در تصحیح دیوان صائب تبریزی، دو متن پیشگفته، تقریباً نقشی ندارند، اما تذکره‌های روزگار صفوی و فرهنگهائی چون فرهنگ آندراج بسیار مفیدند.

کلاً، کتابهای هم‌موضوع یا دارای مشترکات، در تصحیح یکدیگر به کار می‌آیند؛ مثلاً در تصحیح تفسیر شیخ ابوالفتح رازی، التبیان شیخ طوسی و تفسیر طبری بسیار کارآمدند.

اخصاً از مطلب پیشگفته، کارآمد بودن مآخذ یک نویسنده یا آثاری که می‌دانیم مسلماً از آنها تأثر یافته، در تصحیح اثر اوست؛ مثلاً در تصحیح الأسمی فی الأسماء سعید بن احمد میدانی، مراجعه به التسمی فی الأسمی پدرش حقیقتاً مدد رسان است.

بسیاری از اثر آفرینان بزرگ در زبان فارسی یا عربی، خوشبختانه بیش از یک اثر از خویش بر جای نهاده‌اند و بی‌گمان مصحح در تصحیح هر یک از آثار ایشان، باید از دیگر آثار نویسنده نیز بهره جوید؛ چه بسیار رخ می‌دهد که برخی قوال فکری یا زبانی در آثار مختلف یک نویسنده تکرار می‌پذیرند.

اینگونه تکرارها، در آثار یک حوزه فکری که ارباب آن گرم داد و ستد معانی و معارف بوده‌اند، هم بسیارست؛ چنان که مقالات شمس تبریزی، معارف بهاء ولد، معارف سلطان ولد، منظومه‌های سلطان ولد، و معارف برهان الدین

تَرمِذی، همه در نقد و تصحیح آثارِ مولانا، مآخذی ممتاز و پرفائده به شمار می‌آیند.

از منابعِ فرعیِ سودمند در تصحیحِ متونِ کهن، ترجمه یا تلخیصهایِ قدیمِ آنهاست؛ مانند شاهنامه فردوسی که *الشاهنامه* ی بُنداری اصفهانی ترجمه و تلخیصِ آنست به عربی، و قدمتی همپایِ کهن‌ترین نسخِ مبنایِ تصحیحِ شاهنامه دارد؛ از این رو، همواره محلّ اعتنایِ شاهنامه‌پژوهان بوده است؛ یا *التصیّد* ی ابوریحان بیرونی که برخی بخشهایِ گُمگشته‌اش در ترجمهٔ کهنِ فارسیِ آن موجودست.

بعضی متونِ کهن، به دستِ همان علمایِ قدیمِ تصحیح شده‌اند و نسخه‌هایِ تصحیح شدهٔ آن عالمان در دست است. اگرچه آن تصحیحات، معمولاً از دقّت و امانتِ نقد و تصحیحِ علمی، به معنایِ امروزی‌اش، بهرهٔ کافی ندارد، علی‌الخصوص در مواردی که به دستِ عالمی آگاه صورت پذیرفته‌اند، می‌توانند یاریگرِ مصحّحِ امروزی باشند و به‌ویژه از نظرِ اجتهادِ مُصحّحانه او را مدد دهند. به عنوانِ مثال، یک نسخهٔ *التشفاء* ابن سینا موجودست که به تصحیحِ میرداماد، حکیمِ نامور و استادِ ملاصدرا، رسیده و چون وی در نفسِ موضوع تسلّط و تبخّرِ کافی داشته، اغلاطِ نسخ را می‌شناخته و تصحیحاتی کرده که هم قرائنِ علمیِ موضوعی و هم نسخه‌هایِ بسیارِ قدیمی که موجودست، آنها را تأیید می‌کنند. از آنجا که برخیِ مصادرِ فرعی و منابعِ کمکی (مثلاً: تذکره‌ها) گاه به شیوهٔ

علمی و محققانه به چاپ نرسیده و آکنده از تصحیف و تحریف و بدخوانی‌اند، بناچار در برخی موارد حساس و شبهه‌انگیز که مُصحح احتمال خطای طابع کتاب منبع را نیرومند می‌داند، باید به نسخه‌های اصلی خطی کتاب رجوع کند.

(II) شایستگی و اهلیتِ مُصحح

پیش ازین آمد که تصحیح متن، در پیِ بحاصل آوردن نسخه‌ای از اثر است که نزدیکترین شکل ممکن را به متن اصلی خارج شده از زیرِ قلم مصیّف، ارائه دهد. بحاصل آوردن این نسخه، در موارد مختلف، از جهت سهولت و صعوبت متفاوت است. گاهی نسخ قدیم و مضبوط و معتبر از یک کتاب در دست است و گاهی نسخ موجود از اثر، همه جدید و نامضبوط و مغلوط و مغشوش می‌باشند و مُصحح باید از میان این نسخ مغشوش نامضبوط، نسخه‌ای ترتیب دهد که آن را بتوان تا حد امکان عین و یا قریب به نسخه‌ای دانست که ممکن بود به خط نویسنده به دست آید.

بطبع، هر یک از انواع تصحیح و گونه‌های صُعب و سَهْلِ آن، اهلیتی فراخور کار و موضوع - در کمیت و کیفیت - طلب می‌کند.

غالبِ مُصححان، گذشته از تبخّر در رشته تخصصی خویش، نیازمند آگاهی‌های وسیع در شاخه‌های گوناگون دانش - خاصه علوم انسانی - هستند؛ زیرا یک مُصحح در فرایند تصحیح متون، با تأثیرات و ردّ پای عوامل مختلف

فرهنگی - اجتماعی - سیاسی که در شُکُلگیری متن و حیاتِ ماتن و سیرِ تاریخی متن تار و زگارِ مُصَحِّح، دخیل بوده‌اند، سر و کار دارد و باید در حدِّ رفعِ حاجت - که نسبت به موضوع و متن متفاوت است - از این معانی مطلع باشد.

معمولاً مُصَحِّحان یا از مسیر «تخصّصی و تک‌موضوعی» در وادیِ تصحیح متون حرکت می‌کنند و، یا «چند دانشی و دائرةالمعارفی»؛ و هر یک از این دو شیوهٔ عملی و مسیر حرکت، امتیازاتی دارند. در شیوهٔ نخست - که شاید بتوان آن را «زُرفاروی» نامید - مُصَحِّح تنها در یک شاخه - مثلاً: حکمتِ اشراق - به پژوهشهای متنِ شناختی دست می‌زند، و در شیوهٔ دوم - که شاید «پهناروی» برای آن تعبیر مناسبی باشد - مُصَحِّح به فعّالیتِ متنِ شناسانه در چند شاخه - مثلاً: فلسفه، منطق، کلام، عرفان، اخلاق و ادبیات - می‌پردازد.

در تقسیم‌بندی دیگری - که از جهتی با پیشگفته بی‌شبهت نیست - مُصَحِّحان یا پیرو «مکتبِ سرعت» اند، یا پیرو «مکتبِ دقّت». از گروهِ نخست معمولاً مرحوم سعید نفیسی و از گروهِ دوم علامهٔ قزوینی را شاهد می‌آورند و البته هر یک از این دو مکتب در مقامِ خویش سودمند بوده و خدماتی انجام داده‌اند.

مُصَحِّحِ اَهْلِیَّتْمَنْد در تصحیحِ متن، باید با منطقِ زبانی - بیانی، موضوعی، فکری و هنری حاکم بر متن آشنا باشد و این آشنائی را دخالت دهد.

بدین ترتیب که مثلاً اگر مُصَحِّحی به تصحیحِ منظومهٔ *سلامان و ابدال* (اثر

عبدالرحمن جامی) اقدام کرد، باید ویژگیهای زبانی و واژگانی هفت/ورنگ او را بشناسد و بداند جامی چه واژه‌ها و تعبیری را به کار می‌برد و تفاوت زبان او با زبان برخی هم‌روزگاران و پسینیان و پیشینیانش در چیست. همچنین منطق بیانی آثار جامی و آرایه‌ها و ساختارهای ادبی آن را به‌جا آورد و منطق موضوعی اثر و پیشینه داستان سلمان و ابدال نزد نویسندگان مسلمان و معانی و مضامین آن را بداند. نیز بداند کدام منطق فکری بر اثر جامی حاکم است و نگرش جامی و اقتضائات عصری وی چه نقشی در شکلگیری منظومه، ایفا کرده‌اند؛ و نهایتاً بداند چه سبک و شیوه‌ای در پردازش اینگونه مثنویها وجود دارد و منطق هنری «خمس و سبعة سرائیها» را بشناسد.

طبیعتاً آگاهی از این مباحث، نسبت به آثار مختلف، از پهنای ژرفای متفاوتی برخوردار است، و اگر شناخت منطق زبانی - بیانی سلمان و ابدال جامی در مدتی نسبتاً کوتاه دست دهد، شناخت منطق زبانی - بیانی شاهنامه فردوسی محتاج زمان و پژوهشی چندچندان است.

گذشته از انگیزه‌های مذهبی، تعصبات قومی و نژادی و شهری و دیاری و مصالح شخصی و سیاسی، در ضبط و صورت نسخه‌ها اثر گذاشته‌اند و اطلاع مُصحح از جریانهای فرهنگی و سیاسی زمان و مکان کتابت نسخه‌ها می‌تواند او را در تشخیص دستبردها و تصرفات یاری رساند.

نوعی آگاهی از انگیزه‌های تصرف در هر متن برای مُصحح ضرورست تا

منطقی مُحتَمَلِ تصرّف کننده را پیش‌بینی و در جهتِ عکسِ آن عمل نماید. به عنوانِ مثال اگر در نسخه‌ای از یک متنِ متشیّعانه که به دستِ کاتبی متعصب در تسنّن نوشته شده، دگرسانیهایِ متسنّانه مشاهده شود یا بالعکس، می‌توان احتمال تصرّفِ کاتب به انگیزهٔ مذهبی را بجا دانست. برای مُصحّح در مرحلهٔ «ضبطِ نصّ»، گذشته از رَوِش‌دانی و آگاهی از موضوع و دَقّتِ وسواسِ گونه، آنچه قدما «ذوقِ سلیم و قریحهٔ مستقیم» می‌نامیدند و توانِ سخن‌سنجی و سخن‌شناسی، لازم است، تا تصحیف و تحریف و تغییر در عبارات و الفاظ را معلوم سازد و گره‌ها را بگشاید.

در ارزیابی و رده‌بندیِ اعتباریِ نسخه‌هایِ فارسی و عربی، آگاهیهایِ تاریخی، رجالی و کتابشناختی و اطلاع از سننِ کتاب‌ورزی^۱ مسلمانان بسیار به کار خواهد آمد. مثلاً اگر کسی از سنّت/جازه در تمدّن اسلامی آگاه باشد، می‌داند که یک نسخهٔ کتابِ کافیِ شیخِ کلینی که از طرفِ مشایخِ بزرگ حدیثیِ روزگارِ صفوی مجاز قرار داده شده و به‌طورِ مثال بر صفحهٔ نخست آن اجازهٔ علامهٔ مجلسی (ره) دیده می‌شود - قاعدتاً از یک نسخهٔ مجهول الحالِ قرونِ هشتم و نهم -، اگرچه متأخرتر، ولی قابلِ اعتمادترست؛ یا نسخه‌ای از مناقبِ

۱. مُراد از «کتاب‌ورزی» همهٔ فعالیت‌هایی است که حولِ کتاب انجام می‌پذیرد: تصنیف، ترجمه، استنساخ، صحافی، تحشیه، ردّیه‌نویسی، نگاهداری، و حتّی اهدا یا خرید و فروش کتاب.

ابن شهر آشوب که از شادان بن جبرئیل قمی (شاگرد ابن شهر آشوب و راوی آثار وی) روایت شده یا به سماع وی رسیده، چه پایه‌ای از اعتبار دارد.

III) شیوه و روش استدلالی کار

در حوزه تصحیح متنهای فارسی و عربی، عمدتاً، چهار شیوه به رسمیت شناخته شده است:

(۱) تصحیح بر مبنای نسخه اساس.

(۲) تصحیح التقاطی.

(۳) تصحیح به شیوه ینابین.

(۴) تصحیح قیاسی.

در تصحیح بر مبنای نسخه اساس، متن را بر اساس اصیلترین و صحیحترین نسخه موجود از آن - که «نسخه اساس» نامیده می‌شود - مورد تصحیح و تحقیق قرار می‌دهند.

در این شیوه مُصحح حق ندارد بمجرد این که ضبط نسخه اساس نسبت به ضبط یکی از نسخه‌های فرعی قدری ضعیف به نظر رسید، آن را مردود بشمارد و ضبط نسخه فرعی را جایگزین آن نماید؛ به دیگر سخن، تا نادرستی ضبط نسخه اساس مُحَرَّر و برای آن دلیلی روشن موجود نباشد، به صِرْفِ ضعف یا نامشهور بودن، نمی‌توان از ضبط نسخه اساس عُدول کرد.

این شیوه را بعضی «معتبرترین شیوه نقد و تصحیح متون» محسوب کرده‌اند. شیوه تصحیح التقاطی معمولاً وقتی به کار بسته می‌شود که نسخه‌ای مضبوط و معتبر از اثر مورد نظر به دست نیاید و نسخ موجود هیچیک صحت و أصالت لازم برای مبنای کار قرار گرفتن را نداشته باشند.

درین شیوه، مُصحِّح اجتهاد عالمانه خویش - و نه چنان که برخی پنداشته‌اند: آهواء و پسندهای شخصی را - مبنای انتخاب ضبطی از میان نسخ مختلف قرار می‌دهد؛ و بطّبع شناخت موضوع و زبان و دیگر مختصات اثر، همه، در این اجتهاد دخیل و کارسازند.

از همین حیث، تصحیح التقاطی، در مقایسه با تصحیح بر مبنای نسخه اساس، دانش و دقت و احتیاطی دوچندان طلب می‌کند.

برخی مُصحِّحان تصحیح التقاطی را با تصحیح ذوقی اشتباه گرفته‌اند؛ در حالی که در تصحیح التقاطی ذوق و دریافتی دخالت می‌کند که بر اثر ممارست در متن‌پژوهی و آموزشهای گوناگون تربیت شده است؛ ولی آن ذوق معیار تصحیح ذوقی است که با موازین علمی نقد و تصحیح متون فرهیخته نشده و بیشتر از آهواء تبعیت می‌کند تا آراء مستدلّ اجتهادی؛ و از این رو، ارباب نظر به تصحیح ذوقی و غیر علمی اینچنینی بهائی نمی‌دهند.

تصحیح به شیوه بینابین (تصحیح بر مبنای نسخه اساس - تصحیح التقاطی) در جایی صورت می‌پذیرد که نه نسخه ارجح آنقدر ممتازست و بر دیگر نسخه‌ها رجحان دارد که مبنای قرار گیرد و نه آنقدر کم‌رجحان است که هم‌پایه

دیگر نسخه‌ها به‌شمار آید و داخل در تصحیح التقاطی گردد.

در این شیوه، چنین نسخه‌آزجی را «اساس نسبی» قرار می‌دهیم، نه «اساس مُطلق»؛ یعنی در کنار گذاشتن ضبط نسخه اساس، آنقدر که در شیوه «تصحیح بر مبنای نسخه اساس» سختگیری می‌شود، کار را محدود و دشوار نمی‌گیرند. شیوه بینابین، هم قوتِ اجتهادِ شیوه التقاطی، هم احتیاط و خصوصاً دقت در نسخه‌شناسی تصحیح بر مبنای نسخه اساس، و هم باریک‌بینی فراوان برای شناخت و کاربری روش بینابین طلب می‌کند. با همه دشواریها، این شیوه در مورد بسیاری از متون فارسی و عربی پاسخگوست و از این جهت، مُصححان ناچار از پرداختن بدان هستند.

شیوه تصحیح قیاسی معمولاً در جایی که تنها یک نسخه از اثر بازمانده باشد و آن هم چندان صحیح و مضبوط نباشد، به کار می‌رود. در این شیوه ضبطهای مغلوط و نادرست نسخه مورد پژوهش به یاری قرائن موضوعی و زبانی و تاریخی و اصلاح می‌شوند و مُصحح در این شیوه از قوه حدس و تشخیصی که در کار متن‌شناسی پرورده ساخته، در محدوده ضوابط و رعایت قرائن تاریخی و فرهنگی، بهره‌ور می‌گردد.

گاه نیز که مُصححان، در شیوه‌های «تصحیح بر مبنای نسخه اساس» و «التقاطی» و «بینابین»، با احتیاط کامل و رعایت همه ضوابط آن شیوه‌ها، به نادرستی ضبط جمیع نسخ یقین می‌کنند و ضبط صحیح را از طریق پیشگفته (قوه حدس و تشخیص و اجتهاد) می‌یابند، آن را در متن می‌گذارند و «تصحیح

قیاسی» می‌نامند - که کاری دشوار، و به شرط رعایتِ جوانب، رواست. متأسفانه برخی معاصران «تصحیح قیاسی» را با «تصحیح ذوقی» خلط کرده‌اند و تغییراتِ دلخواه غیر علمی خود را در متون «تصحیح قیاسی» نام داده‌اند.

اقدام به «تصحیح قیاسی»، محتاجِ اهلّیت و دانشِ بسیار و قریحهٔ سخن‌سنجی است.

باید دانست مُصَحِّح در انتخاب هر یک از شیوه‌های چهارگانه در تصحیح، مختار نیست؛ بلکه چگونگی نسخه‌ها و مقتضیات متن، او را به پیروی یکی از این شیوه‌ها ملزّم می‌کند؛ و دانستن این که هر متنی اقتضای چه شیوه‌ای دارد از مهمترین هنرهای یک مُصَحِّح است.

به طور کلی، دانستنی است:

با آنکه بیشترین ضوابط کلی نقد و تصحیح متون با توجه به ویژگیهای عمومی متون پدید آمده‌اند، مُصَحِّح، در تصحیح هر متن، با توجه به مقتضیات ویژه همان متن، از برخی تصرفات در شیوه‌های معمول و اجتهاداتِ روش‌شناختی ناگزیرست. این ضرورت در مورد برخی متون به سرحِدِّ «ابداعِ روش» می‌رسد.

بدیهی است که سخن از تصرف در روش یا ابداعِ روش‌شناسانه، به معنای ناروشمندی در تصحیح و عملکردهای دلخواه غیر عالمانهٔ مُصَحِّح - که متأسفانه در برخی بررسیها مشاهده می‌شوند - نیست.

«امانت» از معانی کلیدی در شناخت و توصیف رفتار علمی مُصَحِّحان است، و به اجماع و اتفاقِ صاحب‌نظران، از شروطِ ضرور و لازم برای مُصَحِّح - که مع‌الأسف در اِعمالِ آن، گاه، سلیقه‌ورزی بیش از اندازه و افراط و تفریط شده است.

در حقیقت، دایره «امانت» و «امانتداری» علمی، در تصحیحِ متنهای مختلف، متفاوت است و مثلاً در یک دست‌نوشته فارسی سده پنجم، علی‌المعمول، حتی در بردارنده خصائصِ رسم الخطی هم می‌شود؛ حال آنکه در موردِ دست‌نوشته متأخر، معمولاً، کار بدین حد پیچیده نیست.

مُصَحِّح برای کامیاب شدن در زمینه «امانت»، علی‌الخصوص باید زبان را از خط تمیز دهد؛ و به‌طور نمونه، بداند که «بد» و «به» (در «بدان» و «به آن») - اگرچه از یک ریشه و به یک معنا هستند - دو ریختِ زبانی محسوب می‌شوند و ناهمسانیشان را نباید و نمی‌توان رسم الخطی تلقی کرد.^۱

۱. این موضوع، حساس و خطیر، و از جهتِ ظرافت، «مَزَالِ أَقْدَام» است؛ و حتی بعضی مصححان بزرگ و نامور نیز بدان متفطن نبوده یا در بابِ آن فروغزیده‌اند. بطبیع، هر قدر آگاهیهای زبانی و متن‌شناختیِ مصحح و دَقِّ او، بیشتر باشد، در این زمینه کمتر دچار لغزش می‌شود.

سیرِ فرایندِ تصحیح

- یک متن معمولاً از آغازِ فرایندِ تصحیح تا نشر، چنین سیری را طی می‌کند:
- (۱) استنساخ نسخهٔ اساس (یا، در صورتِ لزوم استفاده از شیوه‌ای غیر از تصحیح نسخهٔ اساس: نسخه‌ای که مبنای پژوهش قرار می‌گیرد) بروشنی.
 - (۲) بازخوانی نسخهٔ استنساخ شده با اصلِ نسخه (و اصلاحِ لغزشهائی که معمولاً هنگام استنساخ رخ می‌دهد).
 - (۳) مقابلهٔ این متنِ استنساخ شده با نسخه‌هایِ دیگر و ثبتِ اختلافات.
 - (۴) تلفیقِ اختلافِ نسخه‌ها به شکلِ مجموعهٔ اختلافات (/ سازوارهٔ انتقادی) در کنارِ نسخهٔ اساس.
 - (۵) داوری میانِ اساس و اختلافِ نسخ و دست یافتن به «ضبطِ نصِّ» مطلوب (= تصحیح اصلی).

۶) یافتن مآخذ و مصادر اقوال و نقلها و تنظیم یادداشتها و تعلیقات مُصحِّح.
۷) نگارش مقدمه مصحح و ویرایش نهائی اثر.
و سپس حروفچینی و تنظیم فهرستها و چاپ.
ناگفته پیداست مُصحِّح در هر یک از مراحل ممکن است به بازبینی نسخ و استدراک در مراحل پیشین محتاج شود یا برای داوری میان اساس و اختلاف نُسخ و یافتن ضبط اصح، محتاجِ مصدریابی و مراجعه به مآخذ اقوال گردد؛ بدین ترتیب - و به اقتضای طبیعت پژوهش - تداخل برخی مراحل رخ دهد.
مغفول نماند که - علی الخُصوص در متون درازدامن و مفصّل - هرچه مُصحِّح در تصحیح و ضبط نصّ متنی بیشتر رود، معمولاً پختگی شیوه و آگاهی وی از مضایق متن و نسخ بیشتر می‌گردد و ازین رو نایکدستیهای در طول متن مُصحِّح پیدا می‌شود^۱. لذا بر مُصحِّح است که حتّی المقدور متوجّه این تغییرات ظریف باشد و با بازویرائی متن مُصحِّح، ناهمگونیهای اینچنینی را برزاید.

۱. این عارضه در متون درازدامن و بلند، بیشتر رخ می‌دهد؛ زیرا فاصله بیشتری بین زمان و حال و هوایی که مُصحِّح در ابتدای متن بوده با زمان اشتغال وی به انتهای متن وجود دارد.

مُصَحِّح:

در گذار از قرائتِ نسخه خطی به تنظیم متنِ مُصَحَّح

مُصَحِّح معمولاً باید نسخه‌ای را بروشنی و بگونه‌ای که جای کافی برای اعمالِ نکاتِ تصحیحی و ویرایشی داشته باشد، پاکنویس کند؛ این نسخه، در شیوه تصحیح بر بنیادِ نسخه اساس، طبعاً همان نسخه اساس، و در شیوه‌های دیگر، نسخه‌ای است که از جهتِ صحت و کمال از دیگر نسخ پیش باشد.

در استنساخِ نسخه اساس (/ مبنا) این نکات توصیه می‌شود:

(۱) سطور با فاصله نوشته شوند تا امکانِ افزایش و کاهش و استدراک باشد.

(۲) در طرفین چپ و راست و همچنین پایین صفحه، فاصله خالی کافی برای

درجِ برخی ملاحظات که در أثناءِ پژوهش دست می‌دهد، باشد.

(۳) فقط بر یک روی ورقه بنویسند تا: اولاً، مراجعه و رعایتِ توالی برای

حروفچین آسان باشد؛ ثانیاً، در صورت نیاز و ناگزیری، از پشت صفحه برای درج برخی ملاحظات استفاده شود؛ ثالثاً، امکان ناخوانا و مخدوش شدن نوشته‌ها، به سبب نفوذ مرکب از روی دیگر صفحه، از میان برود.

چه در استنساخ نسخه مبنا و چه مقابله دیگر نسخ، نباید از حذف و اضافه‌هایی که کاتبان معمولاً در مقابله مجدد نسخه اعمال و در حواشی ثبت می‌کرده‌اند، غافل شد و بسیار رخ می‌دهد کاتب عباراتی را که از قلمش افتاده در حاشیه بیفزاید یا سهو خود را با نشانه‌های میان سطور بیاگاهاند. در این مقام، مُصَحِّح چنین استدراکاتی را با قوه متن‌پژوهی و تجربه نسخه‌شناختی از تصرّفات خوانندگان و حاشیه رویهای تفنّنی کاتبان تمیز می‌دهد.

چه در این موارد و چه موارد دیگر، مُصَحِّح باید از رسوم و لسان استنساخ و کتابنگاری، و رموز و اختصاراتی که در این کارها معمول بوده، آگاه باشد.

برخی از این رموز، عمومی، و برخی ویژه نسخه‌های دانش (/ موضوع) یا دوره یا منطقه ویژه‌ای هستند؛ مثلاً برخی رموز که در نسخ ناحیه مغرب عربی مستعمل بوده‌اند، در ایران یا هند وجود نداشته یا به معنایی دیگر به کار رفته‌اند.

اینک، نمایه‌ای از برخی رموز به کار رفته در متون خطّی عربی و فارسی:

خ: ضبط نسخه دیگر (نسخه بدل).

خ ل: ضبط نسخه دیگر (نسخه بدل).

خ / م: مؤخر / مقدم.

(یعنی جای دو پاره کلام باید عوض شود؛ مثلاً:

..... درگذار از قرائت نسخه خطی به تنظیم متنِ مُصحَّح ♥ ۳۹

عجبت لمن يتفكر في معقوله كيف لا يتفكر في مأكوله ← عجبت لمن
يتفكر في مأكوله كيف لا يتفكر في معقوله).

ح: محلّ شكّ و احتمال.

صح: ضبط صحیح (/ صورت تصحیح شده).

صح: ضبط ساقط شده.

لا: لفظ زائد.

«لا» یا «من» / «الی»: آغاز / انجام عبارت زائد.

ز: لفظ زائد.

رح: رحمه الله.

رحمه: رحمه الله.

تع: تعالی.

رضه: رضی الله عنه.

رض: رضی الله عنه.

رضی: رضی الله عنه.

ا ه: انتهی؛ یا: أنهی؛ یا الی نهایته.

الخ: الی آخره.

نا: حدّ ثنا؛ یا: أخبرنا.

ثنا: حدّ ثنا.

ثنی: حدّ ثنی.

أنا: أخبرنا؛ يا: أنبأنا.

أنبا: أنبأنا.

أبنا: أخبرنا.

أرنا: أخبرنا.

أخ نا: أخبرنا.

قثنا: قال حدّثنا.

ح: حديث.

ر: أثر.

ص: صلّى الله عليه (و آله) و سلّم.

سلم: صلّى الله عليه (و آله) و سلّم.

صلع: صلّى الله عليه (و آله) و سلّم.

صلعم: صلّى الله عليه (و آله) و سلّم.

ص م: صلّى الله عليه (و آله) و سلّم.

ع، عليه السّلام.

عم: عليه السّلام.

ع م: عليه السّلام.

المص: مصنّف.

المصن: المصنّف.

ص: مصنّف (متن).

..... درگذار از قرائت نسخه خطی به تنظیم متنِ مُصحَّح ♥ ۴۱

ش: شرح.

الش: شارح.

أيضه: أيضاً.

لا يخ: لايخفى.

و ظ: و ظاهر.

الظ: ظاهر.

الظ: الظاهر.

فلانم: فلانسلّم.

هف: هذا خلف.

مم: ممنوع.

المقص: مقصود.

ع: موضع.

س: سؤال.

ج: جواب.

ج: جزء.

مج: مجلد.

م: مفرد.

ج: جمع.

جيج: جمع الجمع.

ججج: جمع جمع الجمع.

ح: حینئذ.

فح: فحینئذ.

جوامع ششگانه حدیثی اهل سنت را به این رموز نشان داده‌اند:

خ: حدیثنامه بخاری.

م: حدیثنامه مسلم.

ت: سنن ترمذی.

د: سنن ابی داود سجستانی.

ن: سنن نسائی.

ق: حدیثنامه ابن‌ماجه قزوینی.

آنچه در این سیاهه‌سان بیامد، تنها معدودی از رموز متداول در متون و نسخ بود.^۱

مهمتر از شناخت رموز برای مُصحح، شناخت آئینهای املائی و رسم الخطی ویژه نسخه‌های خطی است.

ابتدائی‌ترین آگاهی در زمینه رسم الخط نسخه‌های قدیم فارسی، کتابت «پ، چ، ژ، گ» - به ترتیب - به صورت «ب، ج، ز، ک» است. گاهی به جای سرکش

۱. برای آگاهی از رموز مختلف باید نُسخ گوناگون و منابع متنوعی را بررسی کرد. از مآخذ سودمند در این زمینه، معجم‌الرموز و الاشارات شیخ محمد رضا مامقانی است.

گاف، دو یا سه نقطه نهاده‌اند.

در بسیاری نسخ کهن «که» و «چه» را، در مقام اتصال و همنشینی با لفظ دیگر، «ک» و «ج» (/ج) نوشته‌اند؛ مانند آنک، جنانک، کجون، هرک، هرچ، آنچ. باید دانست این اشکال، گاه تفاوت رسم الخطی محسوب نمی‌شوند، و نماینده یک صورت زبانی‌اند. مثلاً ناصر خسرو گفته است:

غافل کی بود خداوند از آنچ رفت در این سبز و بلند آسپاش
در اینجا «آنچ» صورت رسم الخطی «آنچه» نیست؛ بلکه یک صورت زبانی مستقل است.

همچنین باید متوجه بود که یقین نمی‌توان داشت «کی» که در نسخ خطی آمده، همواره معادل زبانی «که» باشد.

از مهمترین تفاوت‌های رسم الخطی - زبانی برخی نسخ قدیم که در روزگار ما معمولاً دگرسانی رسم الخطی تلقی و در چاپ امروزی نه نادیده گرفته می‌شود، تفاوت در ضبط دال و ذال فارسی است.

در قدیم در الفاظ فارسی (/ غیر عربی) هرگاه حرف «د» پس از مصوتی قرار می‌گرفته است، آن را «ذ» می‌خوانده و می‌نوشته‌اند. مانند: بوذ، شد، می‌باید، ایدون، کذخذا، شاذمان.

ظاهراً در ادواری، ذال فارسی تنها کتابت می‌شده و به تلفظ در نمی‌آمده، و بعدها چه از گفتار و چه نوشتار حذف شده و امروز تنها مواردی معدود از آن

برجاست.^۱

در نسخه‌ها گاهی کلماتی به طور «مَشکول» (حرکتگذاری شده) کتابت شده‌اند و چون این حرّ کات، خصوصاً در نسخه‌های فارسی قدیمتر از سده نهم، از لحاظ آگاهیهای زبانشناختی اهمّیت بسیار دارند، از مُصحّحان انتظار می‌رود، این حرکتگذاریهای نسخ را - به تناسبِ مورد و اثر - در متن یا حاشیه یا سیاهه‌ای در آخر کتاب ثبت و گزارش کنند.

در متنهای فارسی، مُصحّح به حرکتگذاری و مَشکول ساختنِ متن مُجاز نیست - بویژه با تلفظهای امروزی. اگر هم مُصحّحی حرکتگذاریِ متن را ضرور می‌داند، حتماً باید خواننده بداند کدام شکل و حرکت از مُصحّح، و کدام از نسخه خطی است.

در مورد حواشی نسخ هم باید توجّه داشت گاهی خودِ صاحبِ اثر (/ ماتن) حاشیه‌هایی بر اثرش می‌نگاشته است. معمولاً در سنّت کتابنگاری اسلامی این حواشی را با عبارت «مِثّه» در پایانِ حاشیه ممتاز ساخته‌اند. لازم است مُصحّح اینگونه حواشی را حتماً نقل کند و از ضبط و تحقیقشان غفلت نورزد.



نادرستیها و پریشانیهای که معمولاً در مرحله ضَبطِ نص در نسخ خطی با آنها مواجه هستیم، ازین قرارند:

۱. مانند «گنبد» در گفتارِ سنّتی مردم اصفهان.

(۱) تصحیف و تحریف

هر چند محققان و ادیبان قدیم و جدید درباره تصحیف، بسیار قلم زده‌اند، بر سر تعیین حدود و تعریف دقیق آن همداستان نیستند. بیشترین، فرقی میان تصحیف و تحریف نهاده و هر خطائی را در کتابت یا قرائت لفظ که آن را دگرگون سازد، تصحیف یا تحریف گفته‌اند. در مقابل، گروهی تصحیف را منحصر به زیادت و نقصان حروف (یا اجزای آنها)، و تحریف را بسته به تغییر شکل کلی حرفی به شکل حرف دیگر دانسته‌اند.

برین بنیاد، این دگرگونیها، تصحیف به شمار می‌روند:
أمیال / أمثال، اخبار / اخبار، اجتياز / اجتياز / اختباز / اختباز /
اختیار، عتید / عنید / عبید، حان / خان / خاب / جاب، هارون / هاروت.
و این دگرگونیها، تحریف محسوب می‌گردند:
راعی / داعی، هاروت / ماروت، وعد / رعد / وعر / رعر، فی / من / عن،
یمامة / حمامة.

بخش مهمی از ورزیدگی و هنر یک مُصحَّح در تصحیح تصحیفات و تحریفات وانموده می‌شود.

گاه لازم است اگر مُصحَّحی، مثلاً به واژه‌ای تصحیف شده بازخورد، تمام جوهری را که احتمال دارد بدین شکل تصحیف شوند - با دقتی ریاضی وار - احصاء و یادداشت کند و یکایکِ وجوه را بر متن واژه‌نامه‌ها و دیگر منابع عرضه

نماید، تا بتواند ضبط مناسب و اصیل را بیابد.
برخی کاتبان نسخه خود را با نگاه کردن روی نسخه دیگر نمی‌نوشته‌اند، بلکه کسی نسخه اصل را قرائت می‌کرده و ایشان می‌شنیده و می‌نوشته‌اند. اگر مُصَحِّح بتواند تشخیص دهد^۱ که نسخه مورد پژوهش به‌طور سماعی کتابت شده - که گاه این تشخیص دست می‌دهد -، می‌تواند برخی تحریفات و تصحیفات را با فحص در کلماتی که ممکن است سهواً بدان شکل شنیده شوند و در وجوه آوائی مفروض، تصحیح نماید.

۲) سقط و فروافتادگی

نمونه‌ها:

تخلصت بالریاضة من أسرار الغرور / صحیح: من أسرار الغرور.
لم یکن له بیت و لا ولد یموت / صحیح: لم یکن له بیت یخرب و لا ولد یموت.

۳) زیادت و تکرار

نمونه‌ها:

لما حضر مسلم بن أبی عقیل / «أبی» زائدست.

۱. آگاهی از تاریخ زبان و دگرگونیهای آن، و نوع سهوهای شنیداری کاتبان، مُصَحِّح را در این تشخیص یاری می‌کند.

..... درگزار از قرائت نسخه خطی به تنظیم متنِ مُصحَّح ♥ ۴۷

۴) تقدیم و تأخیر

نمونه‌ها:

أطفال النار لا يدخلون الكفار / صحيح: أطفال الكفار لا يدخلون النار.
يا كميل! المال خيرٌ من العلم / صحيح: يا كميل! العلم خيرٌ من المال.

۵) خطایِ دستوری

نمونه‌ها:

الخروج المهدى - عليه السلام - / صحيح: خروج المهدى - عليه السلام -
أقام فى قم تسعة ليال / صحيح: أقام فى قم تسع ليال.
قد قتل رجلاً أسوداً / صحيح: أسود.
نحن بما عندنا راضين / صحيح: راضون.
فإن لم ترمى رماك / صحيح: ترم

۶) خطایِ املائی

نمونه‌ها:

صديق كل امرئ عقله / صحيح: امرئ
الخضر جى / الخزر جى.
از مباحثِ پیشگفته روشن شد، که اگر هر یک از خطاها از قلم خود مصنف
تراویده باشد، دستکاری آن روا نیست.
مجموعاً امرِ تصحیحِ متن و ضبطِ نص، حاجت‌مندِ باریک‌بینیهای فراوان
است.

از برخی متون، دو یا چند «تحریر» در دست است که گاه ناشی از تجدید نظر خود نویسنده و گاه حاصل تصرف شخص دیگر هستند.

نجم‌الدین دایه (رازی) خود مرصاد/العباد را مورد بازنگری قرار داده؛ در آغاز و انجام کتاب دست برده و متن اثر را با پاره‌ای آرایشهای لفظی همراه ساخته است؛ در نتیجه، امروز با بررسی نسخه‌های مرصاد/العباد، دو تحریر آن را که هر دو فراهم آورده نجم‌الدین‌اند، از یکدیگر تمیز می‌دهیم.

در مقابل، صفوة/الصفاء ابن بزّاز را باید یاد کرد که تحریری متشیّعانه از آن بر دست شخصی جز مُصَنِّف (یعنی: ابوالفتح حسینی عَرَبْشاهی، صاحب تفسیر شاهی) فراهم آمده است.

چون تحریرهای مختلف یک اثر، ولو بر دست خود صاحب اثر فراهم شده باشند، حاکی از انگیزه‌ها و ادوار مختلف نگارش هستند، هر یک هویتی مستقل دارند و در آمیختنشان روا نیست و در حکم پدید آوردن «تحریر دیگری» است! برخی متون، ترجمه از متون دیگر محسوب می‌شوند؛ مثلاً بسیاری از متنهاي قدیم فارسی از روی اصلي عربی ترجمه و تحریر شده‌اند. در تصحیح و تحقیق اینگونه متنها از دو نکته نباید غفلت کرد:

نخست آن که أحياناً نسخه اصلی که در دست مترجم بوده، با متنی که امروز ما از اصل در دست داریم، تفاوت دارد. دوم آن که منطقی ترجمه نزد قدما، با منطقی امروزی ترجمه کاملاً همسان نیست و به شیوه ترجمه محرّزانه متمایل بوده، گاه با کاهش و افزایش همراه است.

بنابراین اگرچه آن متن اصلی برای تصحیح این متن مُترجم، یاورِ سودمندی است، نباید ملاکِ یگانه و مُطلقِ داوریهایی مُصحح قرار بگیرد. نیز مُصحح نباید فریبِ ضبطهای مآخذِ نویسنده یا منابعِ فرعی را بخورد و مثلاً اگر ضبطی را در روضة/الصفاء می‌خواند مغشوش پنداشت، نباید بر فور بنابر تاریخ جهانگشای جوینی یا جامع‌التواریخ آن را دگرگونه سازد؛ زیرا در این گونه موارد احتمالاتِ مختلفی پیش رو هست: چه بسا در نسخه مورد استفاده می‌خواند این ضبط دگرگونه بوده؛ چه بسا می‌خواند بعمد و به اجتهادِ خویشتن، نام را دگرگون ساخته؛ و

استقصاء در نسخه‌های خطی فارسی و عربی و تجربه تصحیح این متون نشان داده که ضبطهای آسان شده، نوعاً به نسخه‌های متأخر و مغلوط تعلق دارند و یکی از عللِ اصلیِ تصرّفِ کاتبان و خوانندگان در متن، دشواری (زبانی یا) ضبطها بوده است؛ به عبارت دیگر، منطقِ تصرّفِ کاتب، مبتنی بر تبدیل مشکل به آسان بوده. ازین رو، یکی از قواعدِ کلی کارِ تصحیح، ترجیحِ وجوه دشوار بر آسان می‌باشد که ضبط دشوارتر ارجح است. البته این قاعده مطلق نیست و نمی‌توان همیشه وجوه (/ ضبطهای) دشوار را ترجیح داد. بی‌تردید برخی دشواریها ناشی از فسادِ ضبط هستند و همینجاست که نقشِ قوه اجتهادِ مُصحح و دانش «ضبط‌پژوهی» او - در تمیزِ دشوارِ اصیل یا راهنما به اصیل، از دشوارِ فاسد - روشن می‌گردد.

برخی قاعده‌ای هم به صورت «متن کوتاه‌تر صحیح‌تر است» انشا کرده‌اند که

هرچند با منطقی برخی تصرفات عمدی کاتبان که معمولاً رو به پُرگوئی و افزایش دارد، سازگارست، آنقدر استثنایذیرست که اعتبار چندانی برای آن نمی‌توان قائل شد.

در مورد عبارات قرآنی، باید مصحح با اصل امانت نقل، فراخ‌دارانه برخورد کند؛ بدین معنا که هرگاه در نسخه، آیه قرآنی نادرست ضبط شده، ولو مصحح یقین کند که خطا از مصنف است، بنابر تعهد شرعی، غلط را اصلاح کند، و نهایتاً در حاشیه این را که مصنف در ضبط عبارت قرآنی خطا کرده، یادآور شود.

آشکارست که مسئله اختلاف قرائات از لون دیگری است.

پیشینیان، گاه قرائتی را غیر از قرائت متداول امروزی که در جهان اسلام در مصحف رسمی تداول یافته (= قرائت حفص از عاصم)، در نوشته‌های خود به کار برده‌اند و مصحح با تصرف در قرائت و موافق ساختن آن با مصحف متداول، هم در امانت خیانت می‌ورزد و هم آحياناً ناهمسازی‌هایی در متن پدید می‌آورد. به عنوان مثال، در چاپ جدید تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی مصححان، ضبط و قرائت آیات قرآنی را از صورت اصلی خود در تفسیر تغییر داده و بر قرائت حفص از عاصم انطباق داده‌اند که ناگزیر تفاوت‌هایی را بین معانی (/ ترجمه) آیات با متن پیش آورده است.

درباره عبارات حدیثی، مصحح مختار نیست صورت مضبوط در نسخه را به صورت مشهور حدیث یا صورتی که در حدیثنامه‌ها یافته، بگرداند؛ زیرا احتمال تعدد اشکال روایت یک حدیث، این امکان را به ما می‌دهد که

..... در گذار از قرائت نسخه خطی به تنظیم متن مُصحح ♥ ۵۱

حتی المقدور به ضبط مصنف / کاتب، به عنوان صورتی که او نقل می‌کند، اعتماد کنیم.

در مورد امثال و حکم سائره و اشعار هم مُصحح نباید شکل مضبوط در نسخه را که می‌تواند مُتنسب به قلم مصنف باشد، به سبب اختلاف با ضبط منابع و مصادر مشهور دگرگون سازد.

باری، در جمیع این موارد، از حدیث گرفته تا شعر، سزاوارست مُصحح تفصیل دیگرسانیهایی متن را با مآخذ معتبر، در حاشیه یا تعلیقه گزارش کند. مقابله و سنجش نسخ معمولاً به دو روش صورت می‌پذیرد: **دیداری**، **شنیداری**.

روش دیداری - که از آن به «معاینه»، «عینی» و «فردی» هم تعبیر کرده‌اند - بدین صورت است که فردی قطعه‌ای از یک نسخه (مثلاً: نیم سطر) را می‌خواند، سپس نسخه دیگر را می‌نگرد و ضبط آن را با محفوظات خویش از نسخه پیشین مقایسه می‌کند.

روش شنیداری - که از آن به «مشافهه»، «شفاهی» و «دو نفری» هم تعبیر شده - چنین است که یک نفر از روی نسخه‌ای با صدای رسا و بتأنی می‌خواند و دیگری در عین گوش فرا دادن به قرائت او، نسخه خود را می‌نگرد و اختلافات را یادداشت می‌کند.

برخی صاحب‌نظران برای مقابله شنیداری استفاده از دستگاه ضبط صوت را پیشنهاد می‌کنند؛ بدین صورت که یک نسخه با تأنی بر روی نوار خوانده شود و

مُصَحِّح بهنگامِ استماعِ این نوار، نسخهٔ دیگر را پیش رو داشته، اختلافات را ثبت نماید.

روشِ شنیداری، هم خستگیِ کمتری به بار می‌آورد و هم در آن کمتر سطر یا عبارتی از قلم می‌افتد. در مقابل، روشِ دیداری از دَقّت و باریک‌بینی بیشتری در سنجش بی‌نقطگیها و نِکاتِ رسم الخطّی دارای بارِ زبانی، برخوردارست؛ علی‌الخصوص در نسخه‌های کم نقطه، در روشِ شنیداری، شنونده معمولاً مُرَدّد می‌ماند که قرائتِ گوینده بر اساس نقطه‌گذاریِ نسخه است، یا نقطه‌گذاریِ ذهنِ او.

یکی از عاداتِ برخی کاتبانِ نسخه‌هایِ قدیم، کم نقطه گذاشتن، یا حتّی بی‌نقطه نوشتنِ کلمات، بوده است؛ از این رو یک مُصَحِّح با مواردی و اشکالی در نسخِ خطّی مواجه می‌شود که به بیش از یک شَکْل منقوِط می‌شوند؛ مثل بار / باز / تاز / ناز، و ...؛ و چه بسا از وجوه نقطه‌پذیر بیش از یک شَکْل نیز مُوجّه و توجیه‌پذیر به نظر آید. در این موارد مُصَحِّح باید بی‌نقطگیِ اصلِ نسخه را گزارش کند تا خواننده بداند نقطه‌گذاری از مُصَحِّح است.^۱

مصحح پس از مقابله باید تفصیلِ اختلافاتِ نسخ را سامان‌دهی نماید.

۱. بی نقطه یا کم نقطه نوشته شدنِ نسخِ قدیم، انگیزه‌های مختلفی - چون تلقّی نقطه‌گذاری به عنوانِ یک رسمِ عجمی، اعتبار دادنِ بی‌نقطگیِ مکتوب به منزلهٔ نمایندۀ دانش مخاطب، مصون ماندن از اطلاع و تعرّض مخالفانِ فکری، و تسهیل و تسریع کتابت - داشته است.

..... در گذار از قرائت نسخه خطی به تنظیم متن مصحح ♥ ۵۳

به طور ویژه، چند دسته از اختلافات نسخ را باید، حتّی المقدور، گزارش کرد:
(۱) اختلافات حاکی از دیگرسانیهای فکری و باوری (مانند اختلاف نسخ در ضبط دعای شیعیه «علیه السلام» در مقابل دعای سنیانه «رضی الله عنه»)
(۲) اختلافات حاکی از دیگرسانیهای گونه‌ای و تحولاتی که در ساختار واژگانی و دستوری و بیانی زبان پدید آمده.

(۳) اختلافات حاکی از تحوّل رسم الخط (این دسته را بهترست مصحح، نمونه وار، در مقدمه خود یاد کند).

(۴) ضبطهای بی نقطه نسخ که بیش از یک قرائت می‌پذیرند.

(۵) ضبطهای ویژه‌ای که بر مدار آنها می‌توان به ارزیابی کلی نسخه پرداخت و منطقی حاکم بر نسخه را تا اندازه ممکن شناخت.

مرسوم است که مصحح برای هر نسخه یک رمز یا علامت اختصاری تعیین کند تا در تفصیل اختلاف نسخ، از همان رمز استفاده نماید و از درازنویسی بپرهیزد.

در رمزگذاری نسخ، معمولاً از حروف آغازین نام مالک یا کتابخانه یا شهر محلّ نگاهداری نسخه استفاده می‌کنند، و به طور مثال، نسخه متعلّق به مجتبی مینوی را «م»، نسخه متعلّق به کتابخانه ملّی خودمان یا کتابخانه مجلس را - به ترتیب - «مل» یا «مج»، و نسخه متعلّق به کتابخانه ملّی فرانسه (در پاریس) را «پ» می‌نامند.

اگر از یک شهر یا کتابخانه یا مالک، دو نسخه مورد استفاده باشد، برای

متمایز ساختنشان از عدد یا حروفِ ابجد استفاده می‌کنند. مثلاً اگر دو نسخه متعلق به دارالکتب قاهره در یک تصحیح شرکت داشته باشد، آنها را - به ترتیب قدمت یا «ق ۱، ق ۲» و یا «قا، قب» می‌نامند.

گاهی هم بدون توجه به نام مالک یا کتابخانه یا شهر، فهرست (تاریخی یا رُتبی و اعتباری) نسخ را پیش رو نهاده، به ترتیب، هر یک از حروفِ ابجد را رمز یکی قرار می‌دهند.

در رمزگذاریِ نسخ، برخی از الفبایِ فارسی - عربی و برخی از الفبایِ لاتین استفاده کرده‌اند. از یک منظر، امتیازِ رموزِ لاتینی تمایز آشکارشان از ضبطهای (فارسی - عربی) متن است و این رموز کمتر در خواندن و نوشتن و حروفچینی با خود ضبط نسخه می‌آمیزند؛ و امتیازِ رموزِ فارسی - عربی آنست که مانندِ رموزِ لاتینی فضایی فرهنگیِ سنتِ گرا و تراثیِ صفحه‌متن را برهم نمی‌زنند. برای اختیارِ روشی مناسب در ارائهٔ سیاههٔ اختلافِ نسخ، همواره باید از منطقی‌گردآوری و ثبتِ این اختلافات آگاه بود.

ارائهٔ سیاههٔ اختلافِ نسخ، بدان خاطرست که خوانندهٔ نکته‌سنج و پژوهنده، نمایه‌ای از عملکردِ مُصحِّحِ پیش رو داشته باشد و بتواند گزینش او را بسنجد و در بابِ آن دآوری کند و ببیند که وی تا چه اندازه در گزینشِ ضبطِ اصیل موفق بوده است.

با چنین منطقی، طبعاً، غالبِ اهلِ نظرِ مُصحِّحِ را از درج و گزارشِ اغلاطِ فاحش و مسلّم نسخِ خطّی و تباهیهایِ آشکار مُعاف می‌دارند، بلکه به واسطهٔ

درج و گزارش آن بر او خُرده می‌گیرند.

از دیگر سو، دو نکته را نباید از یاد بُرد:

یکی آن که تشخیص مُصحح همانگونه که در شناختِ صحیح و غلطِ متن خط‌پذیرست و ازین رو کارنامه خود را بر خواننده باریک‌بین عرضه می‌کند، در شناختِ اختلافاتِ کاملاً بیهوده نسخ نیز گاه به خطا می‌رود؛ ای بسا ضبط‌های اصیل و صحیح و مهم که برخی مُصححان، غلطِ فاحشِ ناسخان پنداشتند و محققان بعدی صحت و اصالتِ آنها را نشان دادند.

دیگر آن که فائده اصلی درجِ اختلافاتِ نسخ - چنان که آمد - ایجادِ امکانِ ارزیابیِ عملکردِ مُصحح است؛ لیک فوائدِ دیگری نیز برین کار مترتب می‌باشد؛ مانند مهیا ساختنِ نمایه‌ای برایِ مطالعه دگرگونی‌هایی که در عرصه‌های زبان و کتابت و به هم رسیده.

بنابر این مواردست که گفته شده یک سیاهه اختلافِ نسخ - یا به تعبیرِ دیگر: سازواره انتقادی - خوب، آن است که خواننده را تقریباً از رجوع به نسخه‌های خطی و چاپیِ موردِ استفاده مُصحح بی‌نیاز کند.

باری، مقتضیاتِ خود اثر، بی‌گمان، در طرحِ سیاهه اختلافِ نسخ، مؤثر خواهد بود؛ چنان که یک متنِ فارسیِ سده پنجم را گاه لازم است حتی با سیاهه دیگرسانی‌های رسم الخطیِ نسخه‌ها، برای چاپ آماده ساخت، و یک متنِ صَفوی - که معمولاً دیگرسانی‌های نسخِ آن چندان نمودارِ تفاوت‌هایِ زبانی و فرهنگی نمی‌باشند - کمتر محتاجِ استیفایِ همه اختلافات در چاپ است.

در انتخاب جایگاه ثبت اختلاف نسخ، معمولاً مُصَحِّحان به یکی از این طُرُق عمل می‌کنند:

- (۱) اختلاف نسخ را در پای صفحات درج می‌کنند.
 - (۲) جمیع اختلافهای نُسخ را در بخشی مستقل و خارج از متن - بیشتر در فاصله متن و تعلیقات - جای می‌دهند.
 - (۳) اختلافات مهمتر و مؤثرتر را در پای صفحات، و اختلافات کم اهمیت‌تر را در بخشی مستقل و پس از متن می‌آورند (مانند کاری که هلموت ریتز در چاپ الهی نامه‌ی عطار کرده است).
- برای ارجاع خواننده و ارتباط میان محل اختلاف و تفصیل اختلافات، به هر محل اختلاف یک شماره می‌دهند و تفصیل را در جایگاه خود ذیل همان شماره درج می‌نمایند.
- گاهی هم، برای این منظور، از شماره سطر (و در متون منظوم: شماره بیت) استفاده می‌کنند.
- در هر یک از این شیوه‌ها، باید طوری عمل کرد که خواننده بروشنی دریابد، ضبط (یا: ضبطهای) مندرج در تفصیل اختلاف نسخ، دقیقاً بازای کدام لفظ یا الفاظ متن آمده است.
- روشن‌ترین شیوه ازین منظر، روشی است که در آن هر دو جنبه نفی و اثباتی اختلاف نسخ گزارش می‌شود؛ یعنی در تفصیل اختلاف نسخ ضبط مختار در متن (در حدی که محل نزاع و اختلاف بوده) عیناً نقل می‌شود و نشان داده

..... در گذار از قرائت نسخه خطی به تنظیم متن مُصحح ♥ ۵۷

می‌شود از کدام نسخه یا نُسخ برگرفته شده؛ و در مقابل ضبط همه نسخه که متفاوت‌اند نیز - با ذکر نسخه - آورده می‌شود.

در چنین شیوه‌ای اگر فرضاً ما چهار نسخه (P, N, O, F) در تصحیح داریم و در عبارتی - در سطر پنجم صفحه - نسخه N لفظ «یابد» و سه نسخه دیگر لفظ «ماند» دارند و ما ضبط «یابد» را انتخاب کرده و در متن گذاشته‌ایم، می‌توانیم تفصیل اختلاف نسخ را چنین تنظیم کنیم:

«5 : یابد N : ماند POF».

برخی مصححان ضبطی را که نسخه‌ای یا نسخه‌هایی علاوه بر متن دارند، در تفصیل اختلافات، با علامت «+»، و ضبطی را که کم دارند با «-»، نشان می‌دهند و بدین ترتیب از درازنویسی - و به کار گرفتن جملاتی چون «اضافه دارد»، «افزوده است» و ... می‌پرهیزند.

مثلاً: «خوض - : F»، یعنی نسخه F لفظ «خوض» را که در متن هست ندارد؛ یا «روضة + : H» یعنی نسخه H، در این مقام، لفظ «روضة» را نسبت به متن، افزون دارد.

طبیعتاً مقتضیات و نوع متن و کم و کیف اختلافات نسخ بر تصمیم مُصحح در انتخاب جایگاه ضبط اختلافات و شیوه تنظیم تفصیل آنها، مؤثر خواهد بود. در نسخه‌های خطی، گاه نشانه‌هایی دایره‌گونه یا ویرگول‌مانند برای نشان

دادن آغاز یا انجام فصل و باب و مَثَل و مصراع شعر به کار برده شده،^۱ ولی نقطه و نشانه‌گذاری به سبک و معنای امروزی‌نش پیدا است که وجود نداشته است. امروز در نشرِ متون، مصححان باید تا اندازه‌ای که ساختارِ متن برهم نخورد و تصرفی در صورت و معنای بیاناتِ نویسنده نشود، از نقطه و نشانه‌گذاری امروزی نه - که عمدتاً مقتبس از شیوه اروپائیان است - بهره ببرند تا کارِ قرائت و فهمِ متن را بر خواننده آسان سازند. لیک زیاده‌روی در به کار بردن نقطه و نشانه بی‌بهره در اشعار که باعثِ سکت یا نادلپذیریِ صوری خواهد شد - به هیچ روی، روا نیست و بیشترِ مصححانِ بزرگ - چون علامه قزوینی و استاد مینوی در حوزه متونِ فارسی - در نقطه و نشانه‌گذاری در متونِ فارسی و عربی به حداقلِ لازم و مفید، بسنده کرده‌اند.

نشانه‌هایی که در متونِ فارسی و عربی بیشتر به کار می‌آیند، ازین قرارند:

(۱) نقطه /۰/

نقطه را باید در پایانِ جمله کامل (/ کامل غیر پرسشی و تعجبی) نهاد.

(۲) دو نقطه /:/

دو نقطه را در مواردی به کار می‌برند که از امری کلی سخن رفته و سپس به جزئیات آن پرداخته شده؛ ازین جهت تقریباً مانندِ «یعنی» به کار می‌رود.

۱. گاه نیز کاتب آگاهانه یا از سرِ سهو، ابیاتِ شعری را، بی‌رعایتِ فواصلِ مصارع، به شکلِ عبارتی منثور کتابت کرده؛ و این حالت، برخیِ مُصححان را در تمییز شعر از نثر گمراه ساخته است.

..... درگذار از قرائت نسخه خطی به تنظیم متن مُصحح ♥ ۵۹

همچنین پس از کلمه «گفت» (در صورتی که پس از «گفت» خود قول بیاید، و «گفت» با «که» یا مانند آن، از اصل قول فاصله نگرفته باشد).

(۳) ویرگول /،/

ویرگول، در پایان اجزای نیمه مستقل عبارت، در صورتی که نوعی سکت در آن محل، بهنگام خواندن عبارت، روا باشد، به کار می‌رود.

(۴) ویرگول با نقطه /؛/

این نشانه را می‌توان در فاصله دو جمله که پیاپی هستند و در عین استقلال نسبی، ارتباط و پیوند معنایی نیز دارند (و فی‌المثل عبارت دوم با کلماتی نظیر «زیرا» و «چرا که» آغاز شده)، به کار برد.

(۵) خط تیره /-/

معمولاً در دو سوی جملات معترضه و دعائی، خط تیره می‌نهند.

(۶) علامت تعجب /!/

این علامت را در پی کلمه یا عبارتی می‌آورند که متضمن بار احساسی و عاطفی معتنا، چون تعجب و تحسین و تقبیح و استهزاء و آرزو، باشد، و همچنین پس از مُنادا به کار می‌برند.

برخی مُصححان، تعجب خود را از مطلبی در متن با یک علامت تعجب درون قلاب نشان داده‌اند. بهترست از این کار پرهیز شود و هر گونه داوری درباره متن در جای خود که معمولاً حاشیه یا تعلیقه است، صورت پذیرد.

(۷) علامت سؤال /؟/

در پایان جمله‌ای علامت سؤال می‌نهم که مستقیماً متضمن مفهوم سؤال باشد.

برخی مُصَحِّحان، در برابر کلمه یا عبارتی که برایشان نامفهوم بوده، یک علامت سؤال، در قلاب یا پرانتز، نهاده‌اند.

(۸) سه نقطه /۰۰۰/

اگر کلمه یا کلماتی در نسخه مبنای متن ناخوانا باشد (یا به ضرورتی به دست مُصَحِّح حذف شود)^۱ و عملاً جای آن خالی بماند، باید با سه نقطه آن محل را ممتاز کرد و بهتر است هر سه نقطه به ازای یک کلمه نهاده شود تا خواننده به طور روشن از میزان کلمات نامقروء (یا: محذوف) مطلع گردد.

در شیوه کتابت و کتاب‌آرایی پیشینیان، معمولاً /بواب و فصول، با فاصله و بیاض جدا نشده‌اند و به جای فاصله و بیاض از گوناگونی رنگ قلمها و نشانه‌ها بهره‌گیری شده.

مُصَحِّح امروزی ناگزیر است در آماده‌سازی کتاب فصول و /بواب را با فاصله و بیاض مناسب از هم ممتاز سازد. همچنین باید مطالب هر بخش را - باصطلاح - «پاراگراف‌بندی» کند.

معمولاً آغاز و انجام هر پاراگراف (/ بند) به آغاز و انجام موضوع بستگی

۱. امیدوارم در این مورد به تحقیق و صدق «ضرورت» توجه گردد، و از سخن ما جواز و اباحه حذف و تصرف به هر بهانه، برداشت نشود.

..... درگذار از قرائت نسخه خطی به تنظیم متن مصحح ♥ ۶۱

دارد و هر یک «موضوع / پاراگراف» بیش از اندازه طولانی شود، باید از تقسیمات موضوعی ریزتر و، بطبع، پاراگرافهای کوچکتر بهره‌مند شد. برخی مصححان در «فقره‌بندی» / «بندبندی» / «تبویب» کتاب، برای ممتاز کردن هر بند از شماره‌ای استفاده می‌کنند که ارجاع و استفاده از متن را آسان می‌سازد.

بهترست از تنظیم متن، از ابتدا تا انتها، بر اساس شماره ترتیبی، پرهیز شود، بلکه با رده‌بندی ریز و درشت، به «فصول»، «ابواب» و «بندها»، شماره‌ها یا رموز ویژه داده شود تا در ارجاع به مواضع معین، با ذکر شماره فصل، باب و بند، جایگاه مورد نظر بسهولة دستیاب شود.

اوج حضور این نظام در اصیلترین متن جهان، یعنی متن وحیانی قرآن، است که بدون ارجاع به شماره صفحات نسخ خطی یا چاپی، از طریق شماره سوره و آیه مطالب آن قابل پیجوئی است.

معمولاً مصححان، وقتی نسخه‌ای را اساس تصحیح یک متن قرار می‌دهند، به نحوی در خود متن یا حاشیه سمت راست متن، محل آغاز و پایان هر صفحه نسخه و شماره آن صفحه را نشان می‌دهند.

برخی، از رمز «f.a» و «f.b» استفاده می‌کنند که در آن f نماینده برگ (ورق)، و a نماینده روی برگ، و b نماینده پشت برگ، و خط تیره (ـ)، به جای رقم آن برگ نسخه است. بجای آن دو رمز، برخی در فارسی رمزهای «ب-ر» و «ب-پ» را پیشنهاد کرده‌اند که در آن «ب» نماینده برگ، «ر» و «پ» - به ترتیب -

نماینده روی و پشت برگ، و خط تیره جای شماره برگ می باشد.
 برای اختصار بیشتر می توان «f» یا «ب» را از این رموز حذف کرد و به رموز
 «a —» و «b —» یا «ر» و «پ» بسنده کرد.
 به هر روی، این رموز اگر در میان عبارات متن جای گرفتند، باید میان [] یا
 < > یا () قرار داده شوند، و اگر، در موازات، در حاشیه ثبت شدند، محلشان
 در عبارات با یک نشانی (مثل ستاره یا خط کُر یا) ممتاز شود.
 اگر نسخه متن در یک مجموعه خطی یا جنگ قرار داشت، شماره گذاری
 برگهای آن باید با توجه به شماره گذاریِ جميع اوراقِ مجموعه یا جنگ صورت
 پذیرد.

در طبع برخی متون عربی، برای نمایاندن روی برگه از «و» (/ وجه الورقة) و
 برای پشت آن از «ظ» (/ ظهر الورقة) استفاده کرده اند.

قَلَاب [] برای مُصَحِّحان، در آراستنِ متن مصحح، کاربرد زیادی دارد.
 بعضی مُصَحِّحان لفظ یا الفاظی را که در نسخه ها نیست ولی به اجتهاد
 خویش اعتقاد یافته اند که باید از قلم کاتب افتاده باشد و در اصل بوده، داخل
 قَلَاب گذاشته، وارد متن می کنند.

بعضی مصححان هر ضبطی را که در نسخه اساس نیست ولی در نسخه دیگر
 هست و به تشخیص ایشان از نسخه اساس ساقط شده و باید در متن باشد، در

..... در گذار از قرائت نسخه خطی به تنظیم متن مُصَحَّح ♥ ۶۳

قَلَاب در متن قرار می‌دهند.^۱

برای ثبت شماره صفحات نسخه اساس در متن هم از قَلَاب استفاده می‌شود. به هر حال، مُصَحَّح باید مفهوم و معنای کاربرد قَلَاب را برای مخاطبش روشن کرده باشد و خواننده اگر ضبطی را در قَلَاب دید، مرجع آن را که فلان نسخه یا اجتهاد مُصَحَّح بوده، بتواند تشخیص دهد.

برخی طابعان کتب عربی و فارسی، از دو کمان با ستاره - به شکل ﴿ ﴾ - برای نمودن آیات قرآن (و گاهی: اشعار)، و از دو کمان کوچک مضاعف (/ گیومه) برای نشان دادن نام کتب و عبارات منقول، استفاده می‌کنند.

در شیوه‌های امروزی، بهره‌وری از حروف سیاه یا مورَّب (/ ایرانیک) یا روشهای دیگر، ما را از بعضی از آن تدبیرات بی‌نیاز ساخته است.

لفظ (/ رمزواره) «کذا» را مُصَحِّحان معمولاً در متن - در میان پرانتز -، یا در حاشیه برای توجه دادن به لفظی از متن که صحت آن مورد تردید و تأملی ویژه است، به کار می‌برند؛ با آن هم خواننده را آگاه می‌سازند که ضبط نسخه اصلی چنین بوده - تا مبادا آن را بدخوانی یا غلط چاپی بینگارد - و هم تردید و تأمل خویش را به آگاهی او می‌رسانند.

۱. بعضی هم دو کمان شکسته - به شکل < > - را برای آنچه طابع از خود می‌افزاید و دو قَلَاب - به شکل [] - را برای آنچه از دیگر متون افزوده می‌شود به کار برده‌اند و خط کوتاه عمودی را در طرفین آنچه از نسخه‌ای غیر از نسخه اساس آمده است، می‌افزایند.

بعضی مُحَقِّقَان لَفْظِ «کذا» را برای نشان دادنِ الفاظِ ناخوانا (/ لا يُقْرَأ) پیشنهاد کرده‌اند که مناسب به نظر نمی‌رسد.

بسیاری از مُصَحِّحَان در آراستنِ صفحاتِ متن از سطرِ شمار (یعنی ارقامی که در حاشیه سمت راستِ صفحاتِ زوج و سمتِ چپِ صفحاتِ فرد گذاشته می‌شوند و نماینده شماره سطورِ متن هستند) استفاده می‌کنند. معمولاً برای جلوگیری از ازدحامِ اعداد، سه یا پنج سطر یکبار، شماره را ثبت می‌کنند (۰۰۰، ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۰۰۰، یا: ۰۰۰، ۹۰، ۹۵، ۱۰۰، ۰۰۰).

فائده اصلی سطرِ شمار، تسهیلِ ارجاعات و افزایشِ دقتِ آنهاست.^۱

۱. در متونِ منظوم، معمولاً از «بیث شمار» بهره می‌برند؛ یعنی تنها به ابیات شماره می‌دهند و سطور و عنوانهای منشور را در شمار نمی‌آورند.

بعضی از مصححان برای کلّ یک منظومه، بیث شمارِ مُسَلْسَل (/ پیاپی) در نظر می‌گیرند و بعضی برای هر جزء آن (مثلاً هر حکایت).

نگارش مقدمه و حواشی و تعلیقات متن مصحح

معمولاً در مقدمه هر تصحیح خوب از یک مُصحح انتظار می‌رود، در این موارد داد سخن داده باشد:

- (۱) بررسی روزگار و زندگانی و آثار و اندیشه‌های نویسنده.
 - (۲) بررسی جایگاه اثر مورد پژوهش و تحقیق در سلسله نوشته‌های مربوط به موضوع آن.
 - (۳) ارزیابی میزان کامیابی نویسنده در گزارِ رسالت خویش و جدا کردن سره از ناسره در آراء و اقوال وی در اثر مورد نظر.
 - (۴) توضیح شیوه مختارِ مُصحح و شناساندن نسخه‌ها و مآخذ جنبی مهمی که او را در کار یاری داده‌اند.
- طبیعتاً در برخی آثار بخشهای دیگری هم در مقدمه ضرور می‌باشد.

مثلاً در مقدمه یک متن ادبی کهن، باید از ویژگیهای زبانی و ادبی متن، پیش از توضیح روش و نسخ مورد استفاده، سخن گفته شود. از مهمترین وظائف مُصحِّح، تحقیق در صحت انتساب اثر به نویسنده‌ای است که اثر به نام او نشر می‌یابد. مصحح باید این پژوهش خود را در مقدمه‌اش بر تصحیح منعکس سازد.

در شرح زندگی نویسنده، معمولاً درباره نام، لقب، خاندان، ولادت، بالیدن، سفرها، مشایخ و استادان و معاصران، اقوال ناموران و صاحبان تراجم، مآخذ احوال، وفات و مدفن او سخن گفته می‌شود.

وصف روزگار نویسنده - در مقدمه تصحیح - تا حدی ضرورست که سیمای سیاسی - اجتماعی - فرهنگی - اقتصادی آن عصر و تأثیرش بر حیات و فکر و آفرینشهای قلمی شخص روشن شود.

در معرفی متن اثر، علی‌الخصوص وجوه ممتاز سازنده آن از آثار همانند آن، و کاربرد امروزیه این اثر، باید مورد بحث قرار گیرد.

در معرفی هر یک از نسخه‌های مورد استفاده در تصحیح، شایسته است از این موارد سخن رانده شود:

محل نگاهداری، اندازه اوراق، تعداد سطور هر صفحه، میانگین شمار کلمات هر سطر، شمار صفحات (یا: اوراق)، نوع خط، نوع و رنگ مرکب، نوع ورق، نام کاتب - و در صورت امکان، معرفی او -، تاریخ کتابت، اجازات و تملکات و یادداشت‌های روی نسخه.

مرسوم است صفحاتی از نسخه های خطی مورد استفاده (/ معمولاً صفحاتِ آغاز و پایان که در حکم شناسنامه نسخه هستند) را پس از مقدمه مُصَحَّح به چاپ برسانند - تا زمینه نوعی فعالیت کتابشناختیِ اجمالی برای مخاطب فراهم آید.

بسیاری از مُصَحِّحان درباره شماری از ضبطهای متن، مقاله‌هایی کوتاه یا بلند پدید می‌آورند که اگر خارج - و پس - از متنِ مُصَحَّح جای گیرد، تعلیقه (مجموعاً: تعلیقات)، و اگر در پای صفحاتِ متن بیاید، حاشیه (مجموعاً: حواشی) نامیده می‌شود.

میزانِ لزومِ نگارشِ حواشی و تعلیقات و کم و کیفِ آنها، بستگی به خودِ متنِ مُصَحَّح، شیوه تصحیح، پیشینه مُصَحَّح، و مخاطبانِ اثر دارد. مواردی که سزاوارست در تحشیه و تعلیقِ متنی مورد توضیح قرار گیرند، ازین قرارند:

- (۱) واژگانِ ویژه و کم کاربرد.
- (۲) مصطلحاتِ علمی نامشهور.
- (۳) اعلام نسبتاً کم شهرت.
- (۴) مواضع غامض و پیچیده کتاب.
- (۵) اشارات تاریخی، ادبی، دینی و ... نویسنده که شهرتِ زیاد ندارند. همچنین می‌سزد در تحشیه و تعلیق، این کارها هم انجام گیرند:
- (۱) کامل کردن عباراتی که نویسنده به‌طور ناقص نقل کرده است.

(۲) نقد و عیار سنجی آراء و اقوالِ نادرستِ نویسنده.

(۳) درجِ نشانیِ مواضعی از خود کتاب که نویسنده در جای دیگر همین اثر از آن یاد می‌کند یا بدان ارجاع می‌دهد، بنابر طبع و تصحیح کنونی.

بخشی از حواشی یا تعلیقات، یا بخشی جداگانه پس از متن را، باید به درج تفصیل «مصدریابی»ها اختصاص داد.

مُراد از مصدريابی (یا تخریج) آنست که نشانیِ مطالبی که نویسنده متن از مآخذِ گوناگون نقل کرده، در آن مآخذ یافته و برای آگاهی و یاری خوانندگان و محققانِ دیگر، ثبت شود.

در مواردی که نویسنده مآخذ خود را یاد نکرده، نشانیِ مطلب را در مآخذی که احتمالاً مورد استفاده‌اش بوده، باید جست؛ مثلاً اگر مصنفی شیعی در قرن ششم، در کتابی فقهی، حدیثی آورده و مآخذِ خود را ذکر ننموده، در صورت یافتن، باید نشانیِ آن در *الفروع من الکافی* شیخ کلینی و کتاب *من لا یحضره الفقیه* شیخ صدوق و *الاستبصار* و *تهذیب الأحکام* شیخ طوسی جست.

مسئلاً ارجاعِ مطالب به کتب متأخر از متن - مثلاً ارجاعِ حدیثی در مصنفات سده‌های هشتم و نهم به *مستدرک الوسائل* محدثِ نوری -، یا ارجاعِ مطالبی که مصنف از آثار طائفه‌ای دیگر برگرفته و بدان احتجاج می‌کند به آثار طائفه خود مصنف - مثلاً ارجاعِ احادیثِ *نهج‌الحق* و *کشف‌الصدوق* علامه حلی، در جایگاه‌های احتجاج با اهل سنت، به کتب *اربعه* و دیگر متون امامیه -، هرچند مفید است، ارزش کمتری دارد.

ناگفته پیداست که بویژه در کتبِ فنی - مثلِ کتبِ تخصصیِ تفسیر، کلام، فقه و ... - دامنهٔ مصدریابی و تخریج را می‌توان بسیار گسترده کرد و در پی برآمد تا موردِ استنادِ یکایکِ مطالبِ اثر یافته شود؛ ولی معمولاً مُصَحِّحان در مصدریابی و تخریج به این موارد بسنده می‌کنند.

(۱) آیاتِ قرآن

(۲) قرائاتِ قرآنی

(۳) احادیثِ معصومان - علیهم‌السلام

(۴) اقوالِ مأثور (غیر حدیثی)

(۵) خُطَب و وصایا

(۶) امثال

(۷) اشعار و ارجاز

(۸) آراء و اقوالِ ویژهٔ موضوعی که قائلِ خاص دارند.

(۹) عبارات و جمله‌هائی که - ولو در دسته‌های پیشین قرار نگرفته باشند -

مصنّف به مأخذِ نقلشان اشاره کرده است.

تنظیم فهرستها (واستدراک)

معمول است که مُصَحِّحان برای آسان‌یاب ساختنِ مطالبِ متن و مَدَد رسانیدن به پژوهندگانِ دیگر، فهرستهای برایِ متنِ مُصَحَّح ترتیب دهند.

برخی فهرستها، در موردِ کتابی لازم و سودمند و در موردِ کتابِ دیگر بی‌فایده هستند؛ مثلاً پدر اُنستاس کرملی (۱۹۴۷ م.) برایِ *الاکلیل فی تاریخ الیمن* (چاپ بغداد، ۱۹۳۱ م.) هجده فهرست، از جمله فهرستِ معمرین عرب و فهرستِ قبور و مدفنها و کوهها و دره‌ها و قلعه‌ها، ساخته و از این حیث کاری ستودنی کرده؛ طبیعتاً اگر *مصحح السیفای ابن سینا* بخواهد مانند او عمل کند و اگر به‌طور اِتفاقی نامِ کوه یا درّه یا قلعه‌ای در کتاب آمده، بجای درج در فهرستِ اعلامِ عمومی، آن را در فهرستی جداگانه درج کند، کارِ او خنده‌آور و بیهوده خواهد بود؛ یا اگر کسی یک متنِ تاریخیِ فارسیِ ایرانی را تصحیح کند،

نمی‌تواند مانند وی فهرستِ معمرین برای آن تنظیم کند؛ چرا که فهرستِ معمرین در *الذکلیل* با توجه به معنا و اهمیتِ «معمرین» نزد عرب و فرهنگِ عربی ارزش دارد؛ چیزی که در فرهنگ ایرانی وجود ندارد. فهرست‌هایی که در موردِ بیشترین متون اهمیت دارند و نگاشتنی هستند، ازین قرارند:

- (۱) فهرستِ مندرجات و مطالب.
- احتوای این فهرست بر ابواب و فصولِ متن ضرور است و می‌تواند تقسیماتِ محتوایی جزئی‌تر را هم که مُصحح در هر بخش ملاحظه می‌کند، شامل شود.
- (۲) فهرستِ آیاتِ قرآنی (ی به کار رفته در متن).
- (۳) فهرستِ احادیث (ی به کار رفته در متن).
- (۴) فهرستِ اخبار و اقوال (که حدیث یا آیه نیستند؛ ولی از شخصی واجد اهمیت صادر شده‌اند).
- در این فهرست، بهتر است مُصحح نامِ قائل را نیز بیاورد، و اگر نویسنده به نامِ قائل تصریح نکرده ولی مُصحح او را شناسائی نموده، باید نامِ قائل را در میان قلاب قرار دهد و در فهرست درج کند.
- (۵) فهرستِ بیت‌ها و مصراع‌ها.
- این فهرست بهتر است با تفکیکِ زبانی (فارسی جدا، عربی جدا، ...) تنظیم شود.

در ترتیبِ الفبائی فهرستِ ابیات، گاه قوافی را ملحوظ می‌دارند.

۶) فهرستِ مَثَلها و مَثَلواره‌ها.

خواه این مَثَلها و مَثَلواره‌ها را نویسنده از محیط و پیرامون گرفته باشد، خواه خود - به‌طوری‌که عبارت، شرائطِ خاصّ مَثَل یا مَثَلواره را در آن زمان و پس از آن احراز کند - انشا نموده باشد.

۷) فهرستِ واژگان و ترکیبات.

این فهرست بمنزله «فهرستِ بسامدی» یا «کشف اللغات» نیست، بلکه نمودارِ کاربردهای واژگانی ویژه‌ای است که از لحاظِ مطالعهٔ زبانِ نویسنده و روزگارِ او اهمّیتِ خاص دارند.

۸) فهرستِ اصطلاحات.

این فهرست بر همهٔ واژگانی که در علم یا علومِ خاصّ مطرح شده و در متن جنبهٔ کلیدی و اصطلاحی دارند، اشمال دارد؛ مثلِ تعبیری چون *نفس کثومه*، *نفس اماره*، *نفس ناطقه*، و ... در یک متنِ فلسفی - عرفانی.

۹) فهرستِ اعلام.

این فهرست مشتمل است بر نامهای کسان، جایها، کتابها، فِرَق و طوایف. در صورتی که اعلامِ متن بسیار باشند، باید برای هر یک از این دسته‌ها فهرستی جداگانه ترتیب داد: فهرستِ نامِ کسان، فهرستِ جای‌نامها، فهرستِ کتابها، فهرستِ فِرَق و طوایف.

به اقتضایِ کار، فهرستهایِ را، چون فهرست (یا: فهرستهایِ) آراءِ علمی

مطرح شده در کتاب (در کلام، فلسفه، لغت،)، فهرستِ رخدادهای تاریخی مهمِ مذکور در متن، فهرستِ اهمِ نسخه‌بدلها (که واجد اهمّیت در مطالعات ویژه‌اند)، فهرستِ ضبطهای مشکول در نسخ، و جز اینها، می‌توان بر فهرستهای پیشگفته افزود.

در تهیه فهرس نکاتی را نباید مغفول داشت:

(۱) بهترست فهرس نشان‌دهنده موارد موجود در مقدمه و حواشی و تعلیقات مصحح و همچنین موارد موجود در تفصیل اختلاف نسخ هم باشند؛ یعنی، بفرض، فهرست اعلام، ذیل «اصفهان»، علاوه بر موارد کاربرد آن در متن اثر، موارد کاربردش در مقدمه و حواشی و تعلیقات مصحح یا اختلافات نسخ را هم نشان بدهد.

در این صورت باید از طریق تنوع اندازه حروف یا پرانتز یا ...، بین دسته‌های مختلف اطلاعاتی تمایز ایجاد کرد، و فی‌المثل اعداد راجع به متن اثر را با حروف سیاه نمایش داد.

(۲) اگر نویسنده، مثلی را، بتصریح، به‌عنوان حدیث به کار برده یا حدیثی را به فلاسفه نسبت داده یا ازین قبیل، در تنظیم فهرست باید نظر او را ملاک قرار داد - هرچند خوب است مصحح داورِ صحیح یا اصح خود را در حاشیه یا تعلیقات ابراز کند.

(۳) تن زدن فهرست‌نگار از ضبط نشانی مواردی که بسیار زیاد در متن آمده‌اند و اکثفا به لفظ یا عبارتی چون «مکرّر»، «مکرّر آمده است» و مانند آن، روا نیست؛

چون با غرض اصلی از فهرست‌سازی ناسازگارست.

سزاوارست مُصَحِّح، کتابنامه مراجع مورد استفاده‌اش را، به شیوه متعارف اهل تحقیق، در پایان کتاب بیاورد و این خصوصاً از این جهت که معین سازد از میان چاپهای گوناگون برخی مصادر و منابع، کدامیک مورد مراجعه او بوده‌اند، مهم است. از همین منظر، اگر از یک منبع بیش از یک چاپ مورد استفاده‌اش باشد، باید در ارجاعات بنحوی عمل کند که خواننده هر بار بروشنی بداند ارجاع او به چه چاپی بازمی‌گردد.

مثلاً: بحار ط.ج. (برای چاپ جدید بحار) و بحار ط.ق. (برای چاپ قدیم آن).

یا: کشف‌الیقین، تح. درگاهی ص ۵۳.

کشف‌الیقین، تح. آل کوثر، ص ۸۷.

(تح = تحقیق).

در تنظیم فهرست منابع معمولاً به یکی از این شیوه‌ها عمل می‌کنند:

(۱) آغاز با نام کتاب و تنظیم بر وفق ترتیب الفبائی یا ترتیب زمانی نشر.

(۲) آغاز با نام نویسنده و تنظیم بر وفق ترتیب الفبائی یا ترتیب زمانی وفات.

(۳) آغاز با لقب نویسنده و تنظیم بر وفق ترتیب الفبائی یا ترتیب زمانی

وفات.

گاهی در عین رعایت یکی از این شیوه‌ها، به تقسیم‌بندی موضوعی کتب دست می‌یازند و به‌طور مثال، مآخذ فقهی در کنار هم، مآخذ حدیثی در کنار هم،

تفسیری در کنار هم، و هر دسته مرتب به ترتیبی همانند، آورده می‌شوند.
برخی مُصَحِّحان، مَأْخِذِ خَطِّی خود را در فهرستی غیر از فهرستِ مَأْخِذِ چاپی یاد می‌کنند.

از آنجا که فحص و پژوهش و نکته‌جوئی مُصَحِّح همواره ادامه دارد و چه بسا در آثانی طبع کتاب نیز نکات تازه‌ای فراچنگ آوَرَد و به تصحیح و اصلاح مواردی چند کامیاب گردد، مرسوم است چنین دستاوردهائی را (که امکان درجشان در متن تصحیح از دست رفته) در بخشِ مستدرکِ کتاب یاد نمایند.

بازسازیِ متونِ مفقود

از برخی متونِ قدیمِ فارسی و عربی هیچ نسخه‌ای سراغ نداریم؛ یا بکلی از میان رفته‌اند و یا نسخه‌هایِ باقی از آنها هنوز شناخته نشده است و چه بسا تا سالهایِ سال ناشناخته و دور از دسترس بماند؛ ولی نظر به آن که برخی از این کتب در شمارِ مآخذ و مصادرِ اصلیِ رشته خود بوده‌اند، منقولاتی، بیش و کم، از آنها در متنهایِ دیگری که با استفاده از متونِ پیشگفته فراهم شده‌اند، دستیاب می‌توان کرد؛ چنان که از تاریخِ نیشابورِ حاکم - اگر چه نسخه‌ای از آن یافته نشده - منقولاتِ بسیاری در کتبِ مختلف آمده که مجموعِ آنها به چند دفتر برمی‌آید؛ و ...^۱

۱. حتی گاه نگارشهای غیرِ مدوّن، از قضا در متنی مجتمع شده‌اند؛ مانند منشآتِ بونصرِ مشکان که در تاریخِ بیتهیِ دستیاب می‌شود.

- برخی مُحَقِّقَان به گردآوری بخشهای پراکنده بازمانده از اینگونه متون پرداخته، حتّی المقدور متن اصلی را بازسازی می‌کنند.
- برای بازسازی متون گمشده معمولاً مراجعه به چنین مآخذی سودمندست:
- (۱) کتبِ اجازات و مسموعات که از طریق آنها اینکه چه کسانی متن مورد نظر را روایت یا از آن استفاده کرده‌اند، معلوم می‌شود.
- (۲) کتابهای دیگر مصنّف متن مفقود که برجای مانده و موجودند (زیرا بسیاری از مصنّفان از آثار خود نقل مطلب می‌کنند یا دست کم آگاهیهای درباره مآخذ و ... ی آثارشان به دست می‌دهند).
- (۳) کتابهای شاگردان و شاگردانِ شاگردانِ مصنّف و شاگردانِ ایشان به ترتیب طبقات.
- (۴) کتابهای ویژه موضوع همان کتاب مفقود - بویژه کتب متأخر از آن.
- (۵) کتابهای نوشته شده پیرامون کتاب مفقود - مثل شروح، مختارات، تهذیبات، حاشیه‌ها، ردها، ترجمه‌ها.
- (۶) کتابهایی که سرگذشت مصنّف متن مفقود را گزارش کرده‌اند (چرا که برخی شرح حال نویسان بخشهایی از آثار صاحب شرح حال را نقل می‌کرده‌اند، چنان‌که سبکی در طبقات السّافعیّة، نصوصی از المیحدّ ابومحمّد جوینی را نقل کرده است).
- (۷) کتابهای همشهریان و خانواده و هم مذهبان مؤلّف کتاب مفقود.
- (۸) کتب تخریج حدیث و

(۹) فهرست‌نامه‌ها و دانشنامه‌ها.

گاهی در مآخذ تصریح نشده که فلان عبارت یا بند، مثلاً از تاریخ نیشابور حاکم یا تاریخ/اصفهان حمزه اصفهانی است؛ ولی محقق ورزیده با قرائن و آن ابزارهای معنوی که از پژوهش در متون به هم رسانیده - انتساب عبارت به حاکم نیشابوری یا حمزه اصفهانی را معلوم می‌دارد.

مواضع خط‌خیز در حروفچینی

مواضعی از کتابهای میراثی که معمولاً در حروفچینی و چاپ بیشتر به خطا دچار می‌شوند، عبارت‌اند از:

(۱) محلّ تکرار جمله‌هایی که تشابه لفظی دارند و أحياناً حروفچین با اشتباه یکی از موارد متشابه را از قلم می‌اندازد.

مانند:

صحیح:

أَنْ يَغْيِرَ الْمَنْكَرُ بَقْلَبِهِ وَ لِسَانَهُ وَ يَدَهُ، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَبَقْلَبِهِ وَ لِسَانَهُ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَبَقْلَبِهِ.

ناقص:

أَنْ يَغْيِرَ الْمَنْكَرُ بَقْلَبِهِ وَ لِسَانَهُ وَ يَدَهُ، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَبَقْلَبِهِ.

(۲) در جمله‌هایی که اختلافِ ظریف و محدود با هم دارند و أحياناً در حروفچینی جمله‌ها را همانند می‌سازند.
مانند:

صحیح:

بدان که اینهمه منازعت نه بهرِ مذهب است، که بر سرِ مذهب است.
غلط:

بدان که اینهمه منازعت نه بهرِ مذهب است، که بهرِ مذهب است.
(۳) عباراتی که تفاوتِ ظریف با عباراتِ آشنا به ذهن و زبانِ عموم دارند.
مثلاً اگر عبارتِ متن «رسول اکرم صلوات الله علیه و علی آله» باشد، گاه حروفچین بنابر اُنسِ ذهنی خویش «رسول اکرم صلی الله علیه و آله» می‌زند.
(۴) ظرائف و کاربردهای ویژهٔ زبانی که از اذهان عامه دور هستند.
مثلاً حروفچین صورتِ صحیحِ «نحن المهاجرین أول الناس إسلاماً» را - که «المهاجرین» در آن منصوب بنابر اختصاص است -، بواسطهٔ روالِ عادیِ ذهن و زبانِ خویش، «نحن المهاجرون أول الناس إسلاماً» می‌زند.

و

سزاوار است مُصحِّح در مرحلهٔ بازمینی نمونه‌های حروفچینی - که از مهمترین مراحل تأمین کنندهٔ صحتِ تحقیق است -، در اینگونه مواضع که استعداد بیشتری برای لغزش و خطای حروفچین وجود دارد، دقتی دوچندان به کار بندد.

املايِ امروزينه فارسي

در متونی که آئین نقد و تصحیح، امروزیه سازی رسم الخط آنها را روا می دارد، طبعاً باید از آئین مندی ویژه ای در سامان دهی رسم الخطی بهره ور شد. فرهیختگانِ فارسی پژوه در روزگار ما بر یک شیوه املائی همدستان نیستند و اشخاص حقیقی و حقوقی مختلفی به اظهار نظر در این زمینه و ارائه شیوه نامه املائی دست یازیده اند.

ما پیشنهاد می کنیم، مُصححان، در سامان دهی املائی متنهایی که قرار است املا و رسم الخط آنها امروزیه گردد، از این شیوه پیروی کنند^۱:

۱. در نشر متون قدیم، ولو در صورتی که مُصحح به روزآمدسازی رسم الخطی متن دست می یازد، نباید کمترین تصرفی در اُسلوبِ زبانی و بیانی متن، صورت پذیرد. این

(۱) اجزای هر واحد صرفی، اعم از بسیط و مشتق و مرکب - از آنجا که بمنزله یک کلمه است -، متصل (/ پیوسته)، یا بسیار نزدیک به هم نوشته می شوند. مانند: جوانمرد، کدامیک، هیچکدام، یکباره. بدهستان، لیت ولعل، تندوتیز، پشت پرده.

(۲) گاهی مجموعه ای واحد از تکواژها،^۱ با نوای گفتاری متفاوت، دو گونه جدا پدید می آورد: یکی واحدی صرفی که طرز نگارش آن پیشتر یاد شد - و دیگر واحدی نحوی که اجزای آن جدا از هم نوشته می شوند. مانند:

(الف) با اینهمه، کارش رونق گرفت.
با این همه مشکلات چه کاری از او ساخته است؟

←

یک اصل عام و شامل است.
بعضی مصححان توجه نمی کنند که برخی آرایه های ادبی بر سنت رسم الخطی مبتنی اند و برهم زدن این سنت و امروزیه و یکدست سازی - فی المثل در آرایه همنشینی «برآستان» و «براستان (/ به راستان)» - اسلوب بیانی و آب سخن صاحب سخن را بر باد می دهد!

۱. «تکواژ» کوچکترین واحد معنایی زبان است؛ و بر دو گونه می باشد: مستقل، غیر مستقل.

تکواژ غیر مستقل (مثل: پسوند «گر») همواره همراه تکواژ مستقل (مثل: کار) می آید (مثل: کارگر).

ب) یکدفعه وارد شد.

او را تنها یک دفعه دیدم.

ج) این جا را برای شما خالی کرده‌اند.

به اینجا نگاه کن. (در مقابل «آنجا»).

د) آنچه بود، مجموعه‌ای از کتابها و رسائلِ فقهی محسوب می‌شد.

آن چه بود؟

ه) آن کتاب همین که دیدی بود.

همینکه او آمد، تو برو.

۳) اجزای کلمهٔ مرکب معمولاً پیوسته کتابت می‌شوند.

مانند: بزرگداشت، دستفروش، نگاهداری.

۴) اگر حرفِ آخرِ جزءِ اول و حرفِ اولِ جزءِ دوم کلمهٔ مرکب یکسان باشند،

دو جزء جدا، ولی نزدیک به هم نوشته می‌شوند.

مانند: خوشبخت‌تر، داستان‌نویس، هم‌میهن.

۵) در مصدرهای مرکب و پیشوندی و گروههای فعلی، اجزا جدا، ولی

نزدیک به هم، نوشته می‌شوند.

مانند: فراز آمدن، نگاه داشتن، بازگشتن، به‌درد خوردن، کمک کردند، به‌سر

می‌بریم.

۶) در جایی که دو حرف اضافه برای یک متمم به‌کار رفته است، حرفهای

اضافه را نزدیک متمم باید نوشت.

مانند:

اندر آن جایگاه به شب در نماز همی کرد. (ترجمه تفسیر طبری)
کجا نامور دختری خو بروی به پرده درون بود بی گفت و گوی
(فردوسی)
۷) اجزائی که پیوسته نویسی خواندن و نوشتن آنها را دشوار و آشفته سازد،
جدا، ولی نزدیک به هم، نوشته می شوند.

مانند:

زمین پیمایی، شوخ چشم، روشن ضمیر، جمع آوری، بخت برگشته.
۸) هرگاه حرف اضافه به ضرورت وزن در واژه سپسین ادغام شده باشد،
پیوسته نوشته می شود.

مانند:

که من چون ز همشیرگان برترم همی با آسمان اندر آید سرم
(فردوسی)
آنچه از دریا به دریا می رود از همانجا که آمد آنجا می رود
(مولوی)
۹) در کلمه مرکبی که جزء میانی یا پایانی اش با «آ» آغاز می شود، «آ» به «ا»
تبدیل می گردد.

مانند:

پیشاهنگ، خوشامد، هماواز، هموردجو.

۱۰) عبارتهای عربی که به صورتِ قالبی در فارسی به کار می‌روند، حتّی المقدور نزدیک به املايِ عربی نوشته می‌شوند.
مانند:

ان شاء الله، من جمله، مع هذا، رحمة الله علیه، صبغة الله.
۱۱) «ة» در پایانِ واژگانِ عربی، اگر در فارسی «ت» / t گفته و خوانده شود، به صورتِ «ت»، و گرنه به صورتِ «ه / ه»، نوشته می‌شود.
مانند:

رحمت، زکات، جهت، مکاتبه.
تبصره: «صَلَاة» بهتر است به همین صورت (= «صَلَاة»)، و نه «صَلَات» نوشته شود، تا با «صَلَات» - که جمعِ «صله» است - اشتباه نگردد.
۱۲) در آن کلماتِ عربی که «ā» در آنها به صورتِ الفِ کوچک نوشته می‌شود، در فارسی «ا» می‌نویسند.
مانند:

اعلا، تقوا، مبتلا، اسحاق، هارون.
تبصره: واژگانِ «إِلَى، عَلَى، حَتَّى، أُولَى» و اسمهای خاصِ انجамیده به «ی» (مانند: مصطفی، موسی) از این قاعده مُستثنا هستند.
یادآوری: در موردِ واژه‌هایِ اِماله شده، مانند «تَقْوَى» (taqvi)، باید مُصَحِّح هُشیار باشد تا آنها را با صورتهایِ اِماله نشده، مثل «تَقْوَى / تَقْوَا» (taqvà)، اشتباه نکند.

این تقوی‌ام تمام که با شاهدان شهر ناز و کرشمه بر سرِ منبر نمی‌کنم
(حافظ)

(۱۳) تنوین نصب (ِ)، همواره رویِ الف قرار می‌گیرد.

مانند:

عمدتاً، استثنائاً، طبیعتاً.

(۱۴) «را» یِ نقشِ نما جدا نوشته می‌شود.

مانند:

کتاب را خواندم.

تو را دیدم.

تبصره: در «چرا» و «زیرا» که یک واحدِ صرفی به شمار می‌روند، «را» پیوسته نوشته می‌شود.

(۱۵): «تر» و «ترین» در نوشتن، به واژه‌ای که بدان تعلّق می‌یابند، می‌پیوندند.

مانند:

نزدیکتر، آسانترین.

(۱۶) «ها» (نشانهٔ جمع) پیوسته نوشته می‌شود.

مانند:

کتابها، زبانها.

تبصره: در این موارد «ها» جدا نوشته می‌شود:

الف) پس از نامهای خاص؛ مانند: فردوسی‌ها، ابوریحان‌ها.

ب) پس از واژگان بیگانه نامأنوس؛^۱ مانند: مرکانتیلیست‌ها.
ج) پس از کلمه‌ای که با نشانه نقل قول یا حروف متمایز، ممتاز می‌گردد؛
مانند: «کتاب»ها، بنیان‌ها.

د) پس از «ه» ی بیان حرکت؛ مانند: جامه‌ها، خانه‌ها، علاقه‌ها.
۱۷) «ه» ی بیان حرکت، پیش از پسوند یا «ها» حذف نمی‌گردد.
مانند:

علاقه‌مند، بهره‌ور، دیده‌بان، نامه‌ها، نسخه‌ها، شاخه‌ها
۱۸) «می» و «همی» در ساختهای افعال جدا نوشته می‌شوند.
مانند:

می‌شنید، همی‌گفتم.
۱۹) «آن» و «این» هر جا صفت اشاره یا ضمیر اشاره باشند و بدین ترتیب
واحد صرفی مستقلی بشمار باشند، جدا نوشته می‌شوند.
مانند: این کتاب، آن دفتر.
اگر با کلمه یا کلمات دیگر یک واحد صرفی بسازند، پیوسته نوشته
می‌شوند.
مانند:

اینجا، آنجا، آنقدر (= چندان)، آنطور (= چنان)، آنچه، اینچنین، آنکه، اینکه،

۱. طبعاً چنین موردی در نشر متون قدیم کمتر پیش می‌آید.

آنگاه.

یادآوری: اگر نظیرهائی حروفی برای نمونه‌های پیشگفته یافت شوند و یک واحد صرفی به‌شمار نروند، نباید پیوسته نوشته شوند. مانند: آن قدر (= آن ارزش) / دیگر در حضرت سلطان، حسن بن میکائیل را آن قدر نبود. آن طور (= آن گونه ویژه)، آن جا (= آن مکان ویژه)، این که (= این کس که)، آن که (= آن کس که) / آن که تو می‌گوئی این مرد نیست. (۲۰) «چه» و «که» جدا از کلمه پیشین نوشته می‌شوند، مگر در بعضی کلمات مرکب.

مانند:

چه کنم، هنگامی که، چنین که، در حالی که، چه کار داری؟ چقدر، بلکه، اینکه، آنکه، چگونه، چطور، چکاره، آنچه، چنانچه. (۲۱) «به» وقتی حرف اضافه باشد، جدا از کلمه بعدی نوشته می‌شود. مانند:

به او گفتم، جا به جا اثر قلم وی را مشاهده می‌کنی، در به در می‌رفت و می‌پرسید، به سوی تو آمد. تبصره: هرگاه «به» (حرف اضافه) در کلمه‌ای جای گیرد که واحد صرفی مستقلی بشمار است، پیوسته نوشته می‌شود. مانند:

او مردی آواره و در بدر بود.

آن کتاب جابجا شد.

این وسیله خود بخود کار می‌کند.

یادآوری: «بجز» در حکم یک واحدِ صرفی است و پیوسته نوشته می‌شود.

(۲۲) هرگاه «ب» بر سر اسم آید و صفت بسازد، پیوسته نوشته می‌شود.

مانند:

بهوش (= هشیار)، بسامان، بجا (= شایسته)، بنام (= نامور)، بقاعده (=

سازگار باقاعده و قاعده‌مند)، بشمار (= محسوب).

(۲۳) «ب» هرگاه با کلمهٔ بعدی قید بسازد، پیوسته نوشته می‌شود.

مانند:

بضرورت (= ضرورتاً)، بناچار، بگاه (= بموقع، سر وقت)، بناگاه (= ناگهان).

(۲۴) گاهی «ب» جزئی از یک تعبیر عربی است که بطور قالبی به فارسی وارد

شده و هر چند حرف جر باشد، نباید چونان حرف اضافهٔ فارسی آن را جدا

نوشت.

مانند:

بنفسه، بعینه، بشخصه، بلافصل، بغير حساب، بالذات، ما بازاء.

(۲۵) در تعبیری چون «بدین، بدو، بدان، بدیشان»، «بد» خود حرف اضافه و

ریخت دیگری است از «به»^۱. از این رو نباید میانِ باء و دال در این تعبیر، «ه» ی

۱. «به» و «بد» دو ریخت یک واژه و معادلِ pat در فارسی میانه است.

بیان حرکت آورد.

(۲۶) «ب» هرگاه جزء پیشین فعل (ولو، به قولی: زیتتی) باشد، پیوسته نوشته می‌شود.
مانند:

بینم، بگفت، بنشستی، بیاموز، بیفشانیم.

(۲۷) «بی» در صورتی جدا از کلمه بعدی نوشته می‌شود که آن کلمه (مثلاً: چون و چرا) خود یک واحد صرفی مشتمل بر تکواژهایی باشد که نمی‌توان آنها را پیوسته نوشت. (مثلاً: بی‌چون و چرا، بی‌گفت و شنید بی‌نام و نشان، بی‌دست و پا)؛ ولی در سایر موارد مرجح آنست که پیوسته نوشته شود.
مانند:

بیچاره، بیگاه، بینوا، بیدرنگ، بیقرار، بیقاعدہ.

(۲۸) کلمه انجامیده به «ه» ی بیان حرکت وقتی مضاف یا موصوف باشد، با یاء میانجی به مضاف الیه و صفت می‌پیوندد و صورتی کوچک از این یاء میانجی - که شبیه صورت همزه عربی است - روی «ه» قرار می‌گیرد.
مانند:

نامه سلطان، جامه زیبا.

تبصره: اگر مضاف یا موصوف انجامیده به «ه» ی بیان حرکت، با نشانه نقل قول یا حروف متمایز، ممتاز شده باشد، به جای آن یاء کوچک که روی «ه» قرار می‌گرفت، یک یاء کامل (ی) پس از کلمه مضاف یا موصوف قرار

می‌دهیم.

مانند:

حافظ‌نامه‌ی خرّ مشاهی، «لغت نامه»ی بی‌مانندِ دهخدا.

۲۹) در پایان کلماتِ انجامیده به «ه / ۴» ی بیانِ حرکت که پیش از «ی»‌هایِ مصدری و نسبت و نکره و وحدت یا پیش از «ان» واقع می‌شوند، معمولاً یک گاف ظاهر می‌شود، و در این صورت نوشتنِ آن «ه» ی بیان حرکت روا نیست زیرا که این گاف بدلِ آن «ه» است.

مانند:

آزادگان، تیرگی، خانگی.

۳۰) «ام»، «ای»، «ایم»، «اید» (به عنوانِ ساختهایِ فعلی از مصدرِ «بودن») اگر: الف) پس از کلمهٔ انجامیده به صامت یا مصوّتِ مرکّبِ OW باشند، بدون الف نوشته می‌شوند:

مانند:

خوشنود + ام ← خوشنودم

رهرو + اید ← رهروید

ب) پس از کلمهٔ انجامیده به «ه / ۴» ی بیانِ حرکت با الف نوشته

می‌شوند. مانند: آزاده + ام ← آزاده‌ام

ج) پس از کلمهٔ انجامیده به مُصَوِّتِ «ا» (ā) یا «و» (u) یا «ی» (i)، بقاء یا تبدلِ الف آنها، به تلفّظِ صورتِ حاصله بستگی دارد. مثلاً «توانا + ام» را به

اشکالِ «توانام» و «توانایم» تلفظ می‌کنند و از این رو به هر یک از این دو شَکْل (مطابق آنچه تلفظ می‌شود) کتابت می‌نمایند. نیز چنین است «ایرانی + ام» که هم «ایرانی آم» و هم «(ایرانی یم —) ایرانیم» تلفظ می‌شود.

در مورد کتابت و اتصال و انفصالِ ضمایر پیوسته (م، ت، ش، مان، تان، شان) باز شیوه تلفظ دخیل است. به عنوانِ مثال از «کتابها + مان» دو صورتِ ملفوظِ «کتابهایمان» و «کتابهامان» می‌شناسیم و به همین اعتبار دو صورتِ مکتوب.

(۳۱) در موردِ مُصَوِّتِ مرکبِ OW در پایان کلمه، وقتی که پیش از مصوِّت دیگر قرار گیرد، با تلفظها (/ صَوْرِ لفظی) می‌مختلف مواجهیم و بنابراین صَوْرِ املائی گوناگون خواهیم داشت.

مانند:

پیروِ مکتب / پیرویِ مکتب

رهروِ گرمپو / رهرویِ گرمپو

(۳۲) «اند» (سوم شخص مضارع از مصدرِ «بودن»):

الف) وقتی پس از کلمه انجامیده به مُصَوِّتِ «ا» (ā) یا «و» (ū) یا «ی» (ī) جای گیرد، بنابر تلفظ کتابت می‌گردد، و بنابراین تعبیری چون «توانا + اند» به دو شکلی «توانایند» و «توانانند» (که دو صورتِ ملفوظِ آن است) نوشته می‌شود.

ب) پس از حروفِ منفصلِ «د، ذ، ر، ز، ژ، و» بدونِ الف نوشته می‌شود.
مانند:

کارسازند، دیوند.

ج) در سایر موارد با الف و جدا از کلمهٔ پیشینِ خود (ولی نزدیک بدان) نوشته می‌شود.

مانند:

متفَنِّ اند، مؤدِّب‌اند.

۳۳) وقتی کلمهٔ پیش از «است» به «ا» (ā) یا «و» (ū) یا «ی» (ī) انجامیده باشد، مُرَجِّح می‌باشد که «است» بدونِ الف نوشته شود.

مانند:

دانا**ست**، خوشرو**ست**، زیبا**ست**، جسمانی**ست**.

در سائرِ موارد، مُرَجِّح می‌باشد که «است» با الف نوشته شود.

مانند:

کدام **است**، پُرتوان **است**، ناساز **است**، زنده **است**.

تبصره: گاهی در شعر یا نثر ادبی به ضرورتِ آهنگِ مختارِ انشاگر، لازم **است**، در موردِ اوّل، الف حفظ شود.

مانند:

همزبانی خویشی و پیوندی **است** مرد با نامحرمان چون بندی **است**
(مولوی)

سزاوار**ست** در شعر و نثر ادبی مواردِ پیاپی آمدنِ واژگانِ انجامیده به «ه» ی بیانِ حرکت و «است» (مانند: زنده **است**)، در صورتِ سازگاری با وزن و سیاق،

بدونِ «الف» نوشته شوند (مانند: زنده‌ست؛ و نه: زنده‌ست).
آن که بر خلوت نظر بردوخته‌ست آخر آن را هم ز یار آموخته‌ست
(مولوی)

۳۴) کلماتی چون طاووس، کاووس، لهاوور با دو «و» نوشته می‌شوند.
۳۵) گذاشتن علامت تشدید (ـَ) در کلماتِ نامأنوس یا کلماتی که نظیر
بیشدید هم دارند، ضرورست؛ لکن بطورِ کلی گذاشتن تشدید در جایی که
باحتمال بدون تشدید خوانده می‌شده (یا: شود) روا نیست.

۳۶) همزه در پایانِ کلمه:

الف) پس از مصوّتِ کوتاهِ (a) به صورتِ «أ» یا «اُ» نوشته می‌شود.

مانند:

مبدأ، منشأ، ملجأ، خلا.

این همزه هنگام چسبیدن به «ی» (i) ی نسبت یا وحدت یا نکره به صورتِ

«ئ» یا «ی» درمی‌آید.

مانند:

مبدئی، منشئی، ملجئی، خلی.

ب) پس از مُصَوّتِ کوتاهِ (O) به صورتِ «ؤ» نوشته می‌شود.

مانند:

لؤلؤ، تَلَلُؤ.

ج) در سایر موارد، همه جا به صورتِ «ء» (بدونِ کرسی) نوشته می‌شود.

مانند:

جزء، سوء، بطیء، شیء.

همزه این دسته کلمات، هنگام چسبیدن به «ی» (i) نسبت یا وحدت یا نکره، به صورتِ «د» درمی آید.

مانند:

جزئی، سوئی، بطیئی، شیئی.

۳۷ همزه در میانِ کلمه در واژگانِ برگرفته از زبانهای بیگانه:

الف) پس از مُصَوِّتِ کوتاهِ «ا» (a) معمولاً به صورتِ «أ» نوشته می شود.

مانند:

رأس، تأدیب، مأنوس

ب) پس از مُصَوِّتِ کوتاهِ «ا» (a) و پیش از مُصَوِّتِ بلندِ «ی» (i)، به شکلِ «د» نوشته می شود.

مانند:

رئیس، لئیم.

ج) پس از مُصَوِّتِ کوتاهِ «ا» (a) و پیش از مُصَوِّتِ بلندِ «آ» (ā)، به شکلِ «آ» نوشته می شود.

مانند:

منشآت، مأل، مآب، لآلی، مأخذ (جِ مأخذ).

د) پس از حرفِ صامتِ ساکن و پیش از مُصَوِّتِ بلندِ «آ» (ā) به صورتِ «آ»

نوشته می‌شود.

مانند:

قرآن، مرآت.

ه) پس از حرفِ صامتِ ساکن و پیش از مُصَوِّتِ بلندِ «ی» (i) به صورتِ «ئ»

نوشته می‌شود.

مانند:

مرئی، جزئی.

و) پس از مُصَوِّتِ کوتاهِ «O» به شکلِ «ؤ» نوشته می‌شود.

مانند:

سؤال، فؤاد، مؤذن، مؤنست، رؤیا.

ز) پس از حرفِ صامتِ ساکن، اگر همزه مفتوح باشد، به شکلِ «أ» نوشته

می‌شود.

مانند:

جرأت، مسأله.

ح) هرگاه پیش از مُصَوِّتِ بلندِ «و» (ü) جای گیرد، به شکلِ «ؤ» نوشته

می‌شود.

مانند:

شؤون، رؤوف، رؤوس، مسؤول.

ط) جز در مواردِ پیشین، به شکلِ «ئ» یا «آ» نوشته می‌شود.

مانند:

سيئات، لثام، اسائه، رسائل، كائنات.

۳۸) در تعابير و واژه‌هائي مانند «آئين / آيين، آئينه / آيينه، بوئيدن / بوييدن، بفرمائيد / بفرمايد، روشنائي / روشنائي، املائي / املايي»، چون معمولاً دو شيوه تلفظ وجود دارد، انتخاب «ي» يا «ئ» در نگارش، به تلفظ مصنف بستگي دارد.

يك يادآوري مهم:

برخي ديگرسانيهاي املايي و رسم الخطي بسته به شيوه تلفظ است و در اين قبيل موارد چون در متون قديم غالباً از شيوه تلفظ مصنف بي اطلاع هستيم، بهتر است از نسخه خطي مبنا يا يك نسخه خطي مضبوط ديگر پيروي كنيم.

فهرست شماری از مآخذ

آینه میراث

(فصلنامه -)، سال اول، شماره دوم، پاییز ۱۳۷۷؛ نیز: -، همان س، شماره سوم و چهارم، زمستان و بهار ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸.

ارج نامه ایرج

به کوشش: مُحسن باقرزاده، ج۲، انتشارات توس، چ ۱، ۱۳۷۷ ه. ش.

اساس اشتقاق فارسی

پاول هرن (و) هاینریش هویسمان، ترجمه و تنظیم: جلال خالقی مطلق، ج ۱، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۶.

أصول تحقیق التراث

الدكتور الشيخ عبدالهادي الفضلي، ط. ۳، مؤسسة أم القرى للتحقيق والنشر، بيروت، جمادى الثانية ۱۴۱۶ ه. ق.

با نگاه فردوسی

(مبانی نقد خرد سیاسی در ایران)، باقر پرهام، نشر مرکز، تهران، چ ۲، (ویراست دوم)، ۱۳۷۷.

بحوث في المقدّم التّرائی

هلال ناجی، دارالغرب الإسلامي، بیروت، ۱۹۹۴ م.

پژوهش ادبی: سرشت، شیوه‌ها، متن‌ها، منابع

دکتر شوقی ضیف، ترجمه عبدالله شریفی خجسته، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶.

تاریخ زبان فارسی

دکتر پرویز ناتل خانلری، ج ۳، نشر سیمرغ، تهران، چ ۵، ۱۳۷۴.

تحقیق النصوص و نشرها

عبدالسلام محمد هارون، ط ۵، مكتبة السنّة، القاهرة، ۱۴۱۴ هـ. ق. / ۱۹۹۴ م.

تصحیح الكتب و وضع الفهارس المعجمة و کیفیة ضبط الكتاب و سبق المسلمين الإفرنج في ذلك

الشیخ أحمد شاکر، اعتنى به و علّق علیه و أضاف إليه: عبدالفتاح أبوغدة، ط ۲، مكتبة السنّة، القاهرة، ۱۴۱۵ هـ. ق.

چهارمین بیست گفتار

دکتر مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی کوالالمپور، تهران، ۱۳۷۶.

دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

جلد ششم (ابو عزّه - احمد بن عبدالملک)، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۳.

داستان سیاوش

از شاهنامه فردوسی، تصحیح و توضیح استاد مجتبی مینوی، مقدمه از: مهدی قریب، ج ۱، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳.

راهنمای آماده ساختن کتاب

دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲ (ویراست دوم)، ۱۳۷۴.

رفتارشناسی زبان

رحیم ذوالنور، انتشارات زوار، بهار ۱۳۷۳.

روش تحقیق انتقادی متون

دکتر جمال‌الدین شیرازیان (ترجمه و تألیف)، انتشارات لک‌لک، تهران، بهار ۱۳۷۰

روشهای پژوهش در تاریخ

زیر نظر: شارل ساماران، ترجمه ابوالقاسم بیگناه (و) دکتر غلامرضا ذات‌علیان (و) دکتر

اقدس یغمائی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چ ۴، چ ۲، ۱۳۷۵.

سایه به سایه (دفتر مقاله‌ها و رساله‌ها)

نجیب مایل هروی، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۸.

سبک خراسانی در شعر فارسی

دکتر محمدجعفر محجوب، انتشارات فردوس (و) جامی، تهران، چ ۱، بی‌تا.

سبک شناسی

محمدتقی بهار، چ ۳، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵.

شیوه نامه

مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ویرایش دوم، چ ۲، ۱۳۷۵

شیوه‌نامه دانشنامه جهان اسلام

تهیه و تنظیم: احمد سمیعی (گیلانی)، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، تهران، چ ۲، پاییز

۱۳۷۵.

شیوه‌های نقد ادبی

دیوید دیچر، ترجمه محمد تقی صدقیانی (و) دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی،

تهران، چ ۴، ۱۳۷۳.

فرهنگ فارسی

دکتر محمد معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چ ۸، ۱۳۷۱.

فوائد و هفوات تحقیقی

محمد رضا الأنصاری، اشراف: السید محمود المرعشی، کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۱۲ ه. ق.

القواعد المنهجية في التتقيب عن المفقود من الكتب و الأجزاء التراثية

الدكتور حكمت بشير ياسين، مكتبة المؤيد (و) المعهد العالمي للفكر الإسلامي، الرياض - فيرجينيا، ۱۴۱۲ ه. ق. / ۱۹۹۳ م.

قواعد تحقيق المخطوطات العربية و ترجمتها

(وجهة نظر الاستعراب الفرنسي)، وضع، ريجيس بلاشير (و) جان سوفاجيه، ترجمة الدكتور محمود المقداد، دارالفكر المعاصر (و) دارالفكر، بيروت (و) دمشق، ۱۴۰۹ ه. ق.، ۱۹۸۸ م.

قطوف أدبية حول تحقيق التراث

عبد السلام محمد هارون، مكتبة السنة، القاهرة، ربيع الخير ۱۴۰۹ ه. ق. / نوفمبر ۱۹۸۸ م.

فند پارسی (مجموعه مقالات)

نذیر احمد، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۱.

کتاب آرای در تمدن اسلامی

تحقیق و تألیف: نجیب مایل هروی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۲.

گلچرخ

(مجله -)، ش ۱۷، ویژه نامه بزرگداشت دکتر مهدی محقق.

گل رنجهای کهن (برگزیده مقالات ...)

جلال خالقی مطلق، به کوشش: علی دهباشی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲.

لغت نامه

علی اکبر دهخدا، ۱۴ ج، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چ ۱ (دوره جدید)، پائیز ۱۳۷۲ - پائیز ۱۳۷۳.

مثنوی معنوی

جلال‌الدین محمد بن محمد بن الحسین البلخی ثم الزومی، به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام: دکتر نصرالله پورجوادی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۴ ج، ۲، ۱۳۷۳.

محاضرات فی تحقیق النصوص

هلال ناجی، دارالغرب الاسلامی، بیروت، ۱۹۹۴ م.

مختاری نامه

(مقدمه دیوان عثمان مختاری)، جلال‌الدین همایی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.

مرصاد العباد

نجم‌الدین دایه رازی، محمد امین ریاحی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۲، ۱۳۶۶.

معجم الرموز و الإشارات

الشیخ محمد رضا المامقانی، دارالمؤرخ العربی، ط. ۲، ۱۴۱۲ هـ. ق. / ۱۹۹۲ م.

معجم المؤلفین (تراجم مُصنّفی الكتب العربیة)

عمر رضا کحّالة، ج ۱ - ۱۵، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

مقدمه لغت‌نامه دهخدا

گروهی از نویسندگان، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، زمستان ۱۳۷۳.

المُتجد فی اللغة

لوئیس معلوف، نشر پرتو (و) انتشارات پیراسته، چ (افست) ۴، اردیبهشت ۱۳۷۴.

مینوی و شاهنامه (مجموعه مقالات)

بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۶.

نشر دانش

(فصلنامه -)، سال شانزدهم، شماره اول، بهار ۱۳۷۸.

نقد و تصحیح متون

نجیب مایل هروی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.

یادداشتها و اندیشه‌ها

عبدالحسین زرین‌کوب، چ ۳، تهران، ۱۳۵۶.

یادگارنامه استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب

به کوشش: علی دهباشی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ ۱، اسفند ۱۳۷۶ ه. ش.

..... فهرست شماری از مآخذ ♥ ۱۰۷
